دیباچه

این کتابچه ترجمهٔ نطقی است که سنه ۱۹۰۹ عیسوی
راجع به انکشافات سفر دوم به وسط آسیا در
انجمن رائل جغرافیکل سوسایتی لندن کرده بودم و
اینجا ذکر بعض اسبابیکه مرا به ترجمه و نشر آن نطق
وا داشت لازم می نماید. از وقتیکه تفصیل سفر
من مجملاً در جریدهٔ آن انجمن شایع شد و بعد ازان
خودم تمام واقعات را مفصلاً در دو جلد کتاب بسیار

بزرگ (موسوم به رُئِنز آف[1] دیزرت کتای) نوشتم همواره بدیده حسرت میدیدم که بعض از دوستان من که در هندوستان و ترکستان و ایران و سرحد افغانستان می باشند بواسطهٔ آشنا نبودن به زبان انگلیسی از درک مقاصد و نتایج سفر من بکلی محروم مانده در صورتیکه همان اشخاص در کارهای من کمال دلچسپی را داشتند و از امداد مشفقانهٔ آنها بود که در سفر سوم (از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۶) در انکشافات دیگر کامیاب شدم و علاوه ازین جلب توجه اشخاص دیگر برای سفر آتیه که در مد نظر دارم شاید کمال اهمیت را داشته باشد پس برای رفع آن[2] و حصول این[3] مناسب دانستم که

(۱) یعنی خرابه های دشت ختا و این اسم کتابی است تصنیف سر اوریل استین که کمپانی مکملن در لندن طبع نموده اند +

(۲) یعنی محرومیت (۳) یعنی حاصل کردن توجه دیگران +

شمهٔ از حالات سفر من و نتایجی که عائد شد بفارسی
ترجمه شود و مخصوصًا این امر موجب ابتهاج
قلبی من خواهد بود که مختصری از شرح مسافرت
و انکشافات در وسط آسیا و ذکر بعضی اشیاء
قدیمه که بدست آوردم بزبان ایرانی نوشته
شود زیراکه بموجب تحقیقاتی که کرده ایم محقق
و مدلل شده است که از ابتدای ایجاد تاریخ
بزرگترین مرکز دانش و تهذیب و صنعت تمام
آسیا ایران بوده است. اشیاء قدیمه که از مکانات
مخروبه بیابانهای وسط آسیا بدست آوردم
بهترین دلیلی است بر اینکه علوم و فنون
قدیم ایران به اعلیٰ درجه در ممالک چین
نفوذ و رسوخ داشته است و هرگاه
حسیات دانش پرور ایران مؤید نبودی
هرگز فلسفهٔ هند و صنعت یونان در اقصی شرق

جلوه گر گشتی. ولی اینرا هم لزوماً باید بگوییم
که ایران قدیم (که توجه مرا از مدتها به خود
معطوف داشته) از ایران کنونی خیلی
بزرگتر و وسیع تر بوده است. در زمانی حدود
آن از سمت مشرق تا اطراف کوهستان هندوکش
و دریای سند و از سمت شمال تا سر دریا
یعنی رود سیحون امتداد داشته است
چنانچه در تمام آن ممالک زبان شیرین
ایران هنوز کالشمس فی وسط السماء رونق افروز
است. و در نواح ممالک شمالی هندوستان
نیز (غالباً بواسطهٔ محبوب القلوبی سلاطین با اقتدار
که از وسط آسیا آمده و از میامن علوم ایران

به صفت تهذیب و تمدن متصف بوده اند
زبان ایران تا یومنا هذا زبان علمی شناخته
میشود پس مسلم است که در ممالک بسیار وسیع
و بسیط برای این کتاب طالب پیدا تواند شد
لیکن آرزوی من این است که بیش از هر جا
در مملکت افغانستان و بلخ و بدخشان و نواح
کوهستان هندوکش که تا قرنها از پرتو تهذیب
ایران و هندوستان و یونان منور بوده به
محضر قبول در آید .

با اینکه این ممالک همواره جالب توجه ارباب
تاریخ بوده ولی تا کنون برای انکشافات
آثار عتیقه در این ممالک کما ینبغی کوششی

نه شده است۔ اُمید دارم که سعادت
یاری کند تا آن ممالک فرح بخش را
که از ابتدای جوانی غایت آرزوی
من است بزودی زود به بینم۔
در آخر فریضۂ ذمۂ خود میدانم که
تشکرات صمیمانۂ خود را به سہ نفر تقدیم
نمایم اولاً به جناب آقا محمد ابراهیم
ایرانی که در سلیس نوشتن عبارات
حتی الامکان همت گماشتند۔ ثانیاً
به جناب مولوی ظفر حسن که علاوه از
امداد دوستانه در توضیح و تشریح اصطلاحات
مخصوصۂ علم جغرافی و اثار عتیقه درکار

طبع ونشر این کتاب نیز سعی بلیغ نمودند. ثالثاً

بحضرت مستطاب اجلّ عالی آقای سردار

گل محمد خان نمایندهٔ دولت علیّهٔ خداداد افغانستان

در هندوستان که باکمال شفقت اوقات عزیز

خود را صرف ملاحظهٔ این کتاب وقبل از طبع

در اصلاح عبارات وکلمات غیر مروّجهٔ ان بذل

مرحمت ومرا ما دام العمر رهین احسان ومکرمت

خود فرمودند۔

اوریل استین

۷ مارچ سنه ۱۹۲۱ عیسوی

مطابق ۲۷ جمادی الثانی

سنه ۱۳۳۹ هجری

٧٨٦
هو الباقی

بعد از انکه در ۱۹۰۱ عیسوی (مطابق ۱۳۱۹ ہجری) از سفر ترکستان چین برگشتم همیشه در این خیال بودم که فرصت دست دهد تا بارِ دیگر به آن ملک رفته مثل سابق به کشف آثار قدیمه بپردازم زیراکه اُمید قوی داشتم که در خرابهای آن بیابان بعضے اشیاً و یادگار بدست تواند آمد تا از ان ظاهر شود که در زمان قدیم تهذیب هند و چین و یونان در آن مرغزارهای اراضی دریای تارم وجود داشته ـ چنانچه خوشبختانه از انکشافات سفر اولم تا یک اندازه ظاهر شد لیکن بواسطهٔ ملاحظه و تحقیق اشیائیکه در سفر اول بدست آورده بودم برای سفر ثانی هیچ فرصت نشد تا ۱۹۰۴ عیسوی (مطابق ۱۳۲۲ ہجری) که پیش نهاد مفصلی بدولت هند پیش نمودم

به این معنی که برای سفر ثانی تدارک شود تا بار دیگر به
مطلوب خود یعنی آن خرابها که در بیابان تکلماکان است
و از انجا به سمت مشرق تا لوپنور و سدهٔ اسکندر برسم.
بواسطهٔ میل وافری که عالیحضرت لارد کرزن (فرمانفرمای
هند) به این کار داشتند و مددِ دوستان که میدانستند
نتیجهٔ این انکشافات بجهت ترقی علم تاریخ و آثار قدیمهٔ
هندوستان مفید تواند بود در سنه ۱۹۰۵ عیسوی (مطابق سنه ۱۳۲۳ هجری)
درخواست مرا دولت هندوستان منظور نمود. خیلی
کوشش کردم که همان سال حرکت کنم لیکن ممکن نه شد.
آخر الامر در ماه اپریل سنه ۱۹۰۶ عیسوی (مطابق سنه ۱۳۲۴ هجری) از کشمیر
براه افتادم در صورتیکه مدت شش ماه برای تمام کردن
آن دو جلد کتاب بزرگ موسوم به ختن قدیم کار کرده بودم.
برای رسیدن به ترکستان چین این مرتبه راه دیگری
انتخاب کردم که فقط برای طالبان علم جغرافی خوب بود و
در آن روزها هیچ فرنگی نمیتوانست از آن راه بگذرد.

به این اراده که از مملکت پشاور و سرحد هندوستان میان
یاغستان سوات و دیر رفته از انجا بچترال و بعد کتل
بروغیل را عبور کرده بوادی جیحون و پامیر افغانستان برسم
از طرف اعلیحضرت امیر افغانستان امیر عبدالرحمن خان هم اجازه
حاصل شد که یک قسمتی از مملکت افغانستان را که از زمان سرحد
بندی پامیر هیچ فرنگی ندیده) سیاحت کنم - این مرحمت اعلیحضرت
امیر افغانستان بسیار باعث شکرگذاری شد - گمان نداشتم به
این زودی اجازه داده شود. فقط مشکلی که در پیش داشتیم این
بود که آیا عبور کردن با اسباب از دره لواری که ۳۰۰۰ فت[1] بلند
و در زیر برفها پنهان بود ممکن میشود یا نه - بهر حال ۲۸ اپریل
سنه ۱۹۰۰ عیسوی (مطابق سنه ۱۳۲۳ هجری) از قلعه چکدره سوات براه
افتادیم - این قلعه جای مشهوری است چرا که زمان شورش
قبائل اکثرا جنگ های سخت اینجا واقع شده - در یکجا سفر و نقل
معاون[2] همراه داشتم یکی موسوم به رای رام سنگه که مرد بسیار

---

(۱) فت لفظ انگلیسی است سه فت یک گز میباشد (۲) معاون یعنی مددگار -

دانا و در سفر اول هم همراه بود. دیگری نایک رام سنگه که در فوج مهندس عهدهٔ ده باشیگری داشت و امداد او در کارهای عکاسی و نقشه نویسی وغیره بسیار مفید بود. و یک نفر جلودار داشتم که اسمش محمد جو یار قندی بود. از وفاداری این مرد پیر همین قدر میگوییم که چون خواست بما ملحق شود با دلیری فوق العاده از دره های پر برف خطرناک عبور کرد اگرچه در آن راه یک پارچه یخ از کوه لغزیده و شش نفر از همراهان او را هلاک نمود اما خودش بحمدالله نجات یافته بما پیوست. طباخی هم داشتم که از مسلمانان هند بود. رانیصاحب نوکری داشت موسوم بجبونت سنگه مردی کوچک اما مضبوط بود. در سفر اول هم همین نوکر برای رانیصاحب طبخ میکرد. هرگز نوکر هندی مثل او قابل اعتماد و مهذب ندیده ام. خلاصه مقصود از این مسافرت فقط این نبود که به ممالک دور برسم بلکه لازم بود که از حالات قدیم نیز آگاهی حاصل کنم. لهذا مناسب می نمود که اولاً بروم بوادی های آن طرف سرحد که افواج اسکندر دو هزار و دویست سال

قبل از آنجا گذشته بودند۔ در آنجا مکانات مخروبه از عهد بدھہ قابل ملاحظه بود و نیز تحقیق نسب و نژاد مردمان در عرض راه دیر بسیار دلچسپی داشت +

خلاصه۔ روز سوم ماه مئی رسیدیم به پای دره لواری آن وقت دانستیم که هر چه در خصوص این کوه گفته بودند مبالغه نبوده ۔ درمیان تنگناهای پر برف رفته پیش از طلوع آفتاب از کوه بسلامتی گذشته و بتعجیل از راه وادی عمیق رود چترال به قلعه دروش رسیدیم۔ روز دیگر به سرعت از کنار رودخانه و سنگهای بزرگ راه پیموده به پای تخت چترال که مرغزار کوچک و در دامن کوهستان بلند واقع است رسیدیم۔ در اثنای اقامت چند روزه برای تحقیق نسب و نژاد مردمان آنجا خوب فرصت بدست آمد یک قسمت بزرگ از طایفهٔ دارد در چترال موجود است که بسبب قدیمی بودن این نسل جالب توجه ارباب تاریخ و محققین نژاد انسانی می باشند۔ اغلب اشخاصی را که برای تحقیق نسب و نژاد معاینه کردم مردمان کوهستان هند وکش که به فارسی حرف می زنند

واہل کافرستان بودند۔

بعد بواسطۂ کارهای لازمی مجبوراً بہ سمت دریای جیحون وبام دنیا حرکت کردم۔ با اینکه درہین رود یار خمن وتسیخ بہ تعجیل سفر ہیکردیم بازہم چون اطلاعات صحیحہ بہ من دادہ بودند درعرض راہ بعض سنگهای حجاری شدہ از ابتداء زمان بدھ وقلاع قبل از اسلام پیدا کردم ودانستم کہ اطلاعات آن دو نفر واقعہ نویس چینی کہ درتاریخ وجغرافی وسط آسیا ولیل ما بودند صحیح بودہ۔ قبل ازین مرا یقین شدہ بود کہ درسال ۷۴۹ عیسوی (مطابق ۱۳۸ ہجری) یک فوج چین کہ از کاشغر وپامیر می آمدہ وتمام مملکت یاسین وگلگت متصرفہ تبتیہا را تاراج کردہ بودند عبور آنہا از ہمان راہی بودہ کہ این درہ ہای بروغیل ودارکوت واقع است خیلی مایل بودم کہ علامات آن راہی کہ این فوج عبور کردہ پیدا کنم زیرا کہ تاریخ نشان نمی دہد کہ ہرگز فوجی بہ این نظم وبزرگی از کوہستان صعب المرور پامیر و ہندوکش گذشتہ باشد پس بہ این قصد بہ طرف درۂ دارکوت (کہ ۱۵۴۰۰ فت بلند است) روانہ شدیم۔ چون راہ پر از یخ

وبرف بود بعد از ۹ ساعت زحمت و مشقت به بالای دره
رسیدیم. هیچ کس راگمان نبود که ما ببالای دره توانیم رسید حتی
رهنمایان ماکه از اهل سنج و واخی بودند میگفتند که رفتن به بالا در آن
فصل زمستان ممکن نمیشود. بعد از قدری ملاحظه و تحقیق بیقین کردم
که اطلاعات رسمی کاهن چی در خصوص آن راه و دره تمام راست است
در وقتیکه بر آن قلهٔ کوه پُر از برف ایستاده و بوادی یاسین که
۶۰۰۰ هزار فت نشیب بود نگاه میکردم خیلے متاسف شدم که در
آن حدود هیچ یادگاری برای آن جنرال دلیر کورین دکه هزارها
سپاهی را ازان کوهستان صعب المرور عبور داده بود) ساخته نشده
است. خلاصه. روز نوزدهم ۱۹ ماه مئی از کوهستان هندوکش که
پائین ترین کوه آن موسوم بهبروغیل و تقریباً ۱۲۴۰۰ فت بلند است
گذشتیم چونکه آن سال بیش از معمول برف باریده بود راه پُر از
برف و این قدر صعب بود که اگر از طرف افغانستان بماند نمیرسید
هرگز نمیتوانستیم سامان و احمال خود را از دره بگذرانیم. چه قدر
باعث خوشی بود برای من وقتیکه دیدم نزدیک شده ام

به منبع رود جیحون و آن سرزمین دلکش که از اوائل جوانی انتظار
دیدنش را داشتم ولی مثل بسیاری از فرنگیان دیگر قبل ازین
موفق به آمدن نه شده بودم. برای پیش رفتن من تا سرحد چنین
و پامیر تمام لوازم سفر و ضروریات بحکم اعلیحضرت امیر افغانستان
امیر عبدالرحمن خان آماده شده بود و نیز کرنل شیرین دل خان را
که فرمانده افواج بدخشان وغیره بود با عدۀ سپاه به سرحد فرستاده
بودند و چون وارد شدم با کمال ملاطفت از من پذیرائی شد الحق
وجود کرنل شیرین دل خان در آن وقت برای من نعمتی عظیم بود
صحبتش را غنیمت شمرده عزم رحیل را بدل به اقامت نمودم
این مرد شجاع و جنگجو در ایام پرخطر قبل و بعد از جلوس اعلیحضرت
امیر عبدالرحمن خان جنگهای سخت کرده بود و نه فقط اطلاعات
مفیده در خصوص آثار قدیمه بدخشان و بخارا داشت بلکه خودش
بشخصه مثل یک جلد تاریخ بسیار دلچسپی بود از همه با مزه تر
این بود که گفت در ایام جوانی برای استقرار امنیت چنانچه
رسم مردمان وسط آسیا بوده از سرهای یاغیان کله منارها ساخته

خلاصه - علی الصباح ساعت ۳ با کرنل صاحب خدا حافظی کرده براه افتادیم و کرنل صاحب همانجا تا ئل کردند که مبادا مزدوران بارهای ما را واگذاشته از نیم راه بگریزند و حقیقتاً اگر مزدوران از کرنل صاحب خوف نداشتند هرگز اسباب های ما را حمل نه میکردند +

راه کنار جیحون بسیار پر زحمت بود زیرا که راه زمستانی بسبب طغیان رودخانه بند و راه تابستانی هم در زیر برفها دیده نمیشد جست و خیز یابو های بدخشانی ما در آن پرتگاه[1] ها بسیار حیرت انگیز بود و فقط بدد و خبرداری سربازان افغان بارهای ما از افتادن در رودخانه نجات داده یک روز در کرغیز بسر بردیم اگرچه بسیار سرد بود باز هم دریاچه پامیر و جائیکه آب دو شاخه شده از چلپ جنگه آمده قسمتی به طرف مرغاب و دریاچه و قسمتی بجانب آب پنجه میرود تماشا نمودم - روز ۲۷ مئی به پای درهٔ دنجیر که ۱۴۲۰۰ فت بلند است رسیدیم لارد کرزن مینویسد که همین جا منبع رود

(۱) پرتگاه را به زبان ترکستان لاش کوه میگویند +

جیحون است وگمان میکنم صحیح باشد در روز عبور از دره و
سرحد افغانستان و چین بقدری زحمت و مشقت دیدیم که
بنوشتن نمی آید- راه و نخجیر پُر از برف و با وجودیکه وقت صبح هوا
بشدت سرد ولی روی برفها نرم بود چنانچه سواره رفتن ممکن نمیشد
بعد از جد و جهد بسیار آخر الامر نصف شب بود که به سرحد چین
رسیده و در موضعی که هیزم برای آتش دستیاب میشد فرود
آمدیم +

روز دیگر همین که قدری از پامیر تغدمباش پائین شدیم به آن راه
بسیار قدیم رسیدیم که هیون سانگ چینی بعد از مسافرت زیاد در
هند در ۶۴۲ عیسوی (مطابق ۲۱ هجری) از همین راه
برگشته بود- در آن جا یک قلعه خرابهٔ سنگی بنظرم رسید میگویند
که دختری از سلاطین چین را در آن قلعه محبوس کرده بودند-
برج و حصاری که در بالای کوه کزغن یعنی برج دختر شاه را
دیدم بقدر ۵۰۰ فت از رود تغدمباش بلند است و چنان
ظاهر میشود که این قلعه در زمان هیون سانگ نیز خراب بوده است

در این وادی ها هوا بقدری خشک است که دیوارهای قدیمی
با اینکه فقط از خشت خام ساخته شده هنوز دیده میشود .
از تاشکرغام تا کاشغر یکصد و هشتاد میل مسافت را
در شش روز طی کردیم با وجودیکه بواسطه آب شدن برفها و
سیل زیاد دشواریها پیش آمد - هشتم جون بعد از سواری
کردن شصت میل وقت شب وارد کاشغر شدیم چون هر روز
طوفان گرد و غبار بود - دوست قدیمی من جناب مکارتنی
صاحب ایلچی اعلیحضرت پادشاه انگلستان در کاشغر با کمال
الفت و مهربانی از من پذیرائی نمودند مدت دو هفته که با
ایشان ماندم اگرچه بسبب کار زیاد از صبح تا شام مشغول
بودم اما بسیار خوش گذشت - مکارتنی صاحب علاوه
ازین که برای مسافرت من از طرف حکومت چین
اطمینان حاصل نمودند یک نفر محرر بسیار قابل هم به من
معرفی کردند - اسم این شخص چیانگ سه یه و اهل چین بود -
خدمات این شخص عالم چینی برای پیش رفت مقاصد من

خیلی لازم مینمود میتوانم گفت که از مساعدت بخت با چنین
وجودی دوچار شدم زیرا که در ایام مسافرت او منشی من و
معلم من و در تحقیقات علمی یار و مددگار من بود همینکه قدری
بزبان چینی آشنا شدم مصاحبت دلپذیر او در آن زمان
محنت و تنهای برای من فوز عظیمی بود. این مرد کوچک لاغر
از زحمت و مشقت سفر بکلی بی پروا و علاوه از دل چسپی
در حال گذشتگان این رفیق باوفای من نهایت درجه
مردم شناس و ظریف بود. از وقتیکه از او جدا شده ام
انتصالاً آرزو دارم که بار دیگر از دیدارش مستفید گردم +

خلاصه. روز ۲۳ جون از کاشغر عازم ختن شدیم بعد
از قیام چند روز در یارقند. برای تکمیل قافله از قبیل مزدور
و مال بارکش. به سمت کوهستان کونلون که قریب کاکیار
در طرف مشرق واقع است روانه شدیم در آنجا پانزده
هفته کار زیاد کردم علاوه از ختم کردن کارهای کتابی جهت
فرنگستان در تحقیق حال و نژاد مردمان پخپو نیز بسیار مصروف

بودم. شرح آن راه غیر معروف که در آواخر جولائی از میان کوه
پامیر به ختن رفتم زیاد است و اینجا نتوان نوشت .

از سفر سابق تا حال که باز به این مرغزارهای فرح بخش برگشته
ام بیش از پنج سال طول کشیده و در کمال مسرت
فوراً با حکام چینی بملاقات پرداخته و بذریعه دوستان ترک
در پیش رفت مقاصد شروع به تحقیقات نمودم. لازم بود
که در مدت چهار هفته تمام سلسله کوهستان کونلون را که در سمت
جنوب ختن واقع است معاینه کنم که بر تحقیقاتیکه در سنه ۱۹۱۰ عیسوی
(مطابق سنه ۱۳۲۸ هجری) کرده بودم اضافه شود و نیز تفصیل حالات آن
یخ چالها که آب رود یورنگکاش از آنجا بیرون می آید بنویسم
از راه بالای اولوغات داوان و درهٔ برینجک که در سنه ۱۹۰۰ عیسوی
(مطابق سنه ۱۳۱۸ هجری) پیدا کرده بودم پیش رفته تقریباً نیمه
ماه اگست بوادی لسّار رسیده و بزودی بکشیدن نقشه آن
یخ چالهای بزرگ که از کوه کونلون در آن سلسله کوچک به سمت
شمال سرازیر است مشغول شدیم. آنجا از دیدن سنگهای بزرگ

که گویا بواسطهٔ شدت برودت شکسته بودند خیلی حیرت کردیم
جائیکه ما بالا می رفتیم بیش از ۱۴۰۰۰ فت بلند و همه سنگهای
پاره پاره چنان برروی یکدیگر جمع بود که گویا دیوهای زمان
قدیم آنهارا آنجا خرمن کرده اند سنگهای کوچک از کوه
پائین آمده برروی یخ چال ها تا چند میل چنان معلوم میشد
که رودخانه بوده و حال متحجر[1] پیدا کرده است. یخهای آن
یخ چالها بسرعت آب میشد و طغیان آب در آن وادی عمیق
بسیار برای ما پرزحمت بلکه خطرناک بود. ایکاش که زحمت
های ما منحصر به همین موانع طبیعی بود و از جهات دیگر آسوده خاطر
می بودیم ولی افسوس که علاوه ازینها در خصوص آذوقه و حمل
و نقل وغیره نیز بسیار تشویش داشتیم در تمام آن کوهستان
مایهٔ امید ما فقط یک ده کوچک آنجا بود که جمعیتش کمتر از
دویست نفر و از اشرار مطرود[2] خلق بودند نه فقط از همراهی
با ما به آن یخ چال ها ترسیدند بلکه از این هم ابا داشتند

(۱) یعنی مثل سنگ شده (۲) مطرود یعنی از شهر رانده شده.

که شاید ما آنها را مجبور سازیم که آن راه غیر معلوم را بما نشان بدهند که در میان کوهستان کونلون واقع و تقریباً پنجاه و هفت سال قبل در ایام حکومت حاجی حبیب‌الله امین ختن از همین راه با آلداخ مراوده جاری بوده و اکنون اثری از آن ظاهر نیست. از حسن اتفاق اسباب چنان فراهم آمد که ما رو به پائین وادی پتینه روان شدیم و آنجا در خصوص اصل کوهستان جنوب رود یورنکاش اطلاعات مفیده حاصل نمودم و یقین شد که برای رسیدن به منبع یورنکاش باید از سمت مشرق براه افتاد.

خلاصه. روز نهم سپتمبر به ختن مراجعت نمودم و آنجا برای تدارک سفر و ملاحظهٔ اشیائی که مردمان جسته و آورده بودند چند روز توقف کردم. بعد به سمت بیابانی که به طرف شمال مشرقی است رهسپار شدیم و در آن بیابان آن طرف راوک استوپا از آثار مکانات مخروبه معلوم شد که یک زمانی آنجا آبادی بوده. چون آن بیابان وسیع را که در

کنار شمالی هنگو یه واقع و موسوم به طالمی می باشد تفحص کردم اشیاء زیاد دیده شد مثل کوزه شکسته و اجر شکسته وغیره که چندین میل ریگزار که سابقاً آباد بوده و حال از قرن ها ویران شده فراگرفته و نیز چند تخته گچ از زیر زمین بدست آمد که یک زمانی بدیوار بتخانه برای زینت نصب کرده بودند و گویا از قرن پنجم و ششم میلادی میباشد +

اشیائیکه اینجا پیدا کردیم بسیار دلچسپی داشت زیرا از اشیاء معلوم می شد که اگرچه این مقامات مثل تاقی از دست فرباد و انسان تباه شده هنوز در زیر زمین اشیاء قدیمه باقی است که از شر انسان و اثر بادهای سخت محفوظ مانده۔ چیز دیگر که دلچسپی داشت کثرت آلات مطلا بود و این تائید قوی بود برای قول من که چندین سال پیش حقیقت ورق طلا بیان کرده بودم که از شستن خاک ختن پای تخت یوتنکان حاصل میشود۔ از هنگو یه تاقی پیش رفته بخرابه های کوچک رسیدیم که حالات تباهی عمارات قدیمه را

که در جنگل مابین ریگزار و اراضی مزروعه واقع است نشان
میدهد. یک نفر دهاتی از خرابه های خدالیک بعضی نوشتجات
جسته بود انعامی به او وعده دادم که مرا به آنجا ببرد چون آنجا
رسیدم خیلی نا امید شدم چراکه جز تخته شکسته زیاد چیز
دیگر در زیر ریگها بنظر نرسید لیکن بعد از اندکی تفتیش معلوم شد
که اینجا بتخانهٔ بدھ بوده نوشتجات زیاد بدست ما افتاد
باوجودیکه مردم برای جستن خزانه زیاد کاوش کرده بودند
اما به این اشیاء که زائرین آنجا گذاشته و در زیر ریگها
باقی مانده بود هیچ آسیبی نه رسیده علاوه ازین اوراقیکه
به زبان سنسکرت و چینی و تبتی یافتیم. بعضی اوراق و
تختهای دیگر بزبان غیر معلوم ختن نیز بدست آوردیم عبارات
این نوشتجات اغلب از کتاب مذهبی بدھ نقل شده تختهٔ
گچ زیاد منقش که برای زینت به دیوار بتخانه نصب کرده
بودند نیز دیدیم. از پیدا شدن چند سکهٔ چینی در بتخانهٔ دیگر
که زائرین در آن جا گذاشته بودند معلوم شد. که آن

خرابه ها از اواخر قرن هشتم میلادی می باشد در اینجا مدت
ده روز از طلوع تا غروب آفتاب با وجود گرما و گرد و
غبارِ سخت برای صاف کردن بتخانه و خانه های اطراف
با عملجات زیاد کار کردیم +

کریا بهترین مرغزار در آن ریگزار و تقریباً - ۳۶ میل
بطرف مشرق چارچان واقع است شتران این مملکت
مشهور می باشند. هفت شتری که بعد از سه قران امتحان
زیاد خریده بودم - بهترین وسیلۀ بار برداری بودند
تمام سامان و ذخیرۀ قافله را بر این هفت شتر و چهارپایو
ی بارکش حمل نمودیم لیکن چون موقع رسید. برای حمل
اشیاء قدیمه و نیز اسباب مزدوران و آب لازم شد که
مال بارکش زیاد بکرایه بگیریم. در این گونه سفرها اغلب اوقات
ذریعۀ اذوقه رسانی و حمل و نقل بکلی غیر ممکن می شود. خدارا
شکر که آن هفت شتر خودم که از کریا خریده بودم بسیار خوب
از کار بیرون آمدند. و در شدائد خیلی بُردبار و بعد از دو سال

مسافرت چنان چاق و فربه بودند که چون پیش از روانه شدن بسمت هند آنها را فروختم از قیمت اصلی آنها بیش از صدی پنجاه روپیه فایده شد، هرچند که این فائده برای من نه بلکه برای دولت هند بود۔

روز ۱۴ اکتوبر به بنیاکه آخرین مرغزار کوچک بطرف مشرق است وارد شدیم آنجا بعضی خرابه ها از قرن سوم میلادی بود و بزودی در آن خرابه ها که پنج سال پیش اشیاء همه پیدا کرده بودم مشغول به انکشاف و تفحص شدیم مصمم شده بودم که برای این سفر آن قدر مزدور همراه بگیرم که بتوانم آنها را آب کافی بدهم در یک روز توقف آنجا بواسطۂ رسوخیکه ابراهیم بیگ داروغۂ قدیم من در آنجا داشت توانستیم که پنجاه نفر مزدور و شتر زیاد و اذوقۂ کافی برای چهار هفته جمع کرده. راه ما تا سه منزل از میان جنگل سرسبز بکنار رود نیا و آخرین قریۂ مسکون که دیدیم مزار امام جعفر صادق بود و هما نجا هم

آب رود نیا بزمین جذب میشد. بعد از دو روز طی راه
رسیدیم به آن تپه های ریگ که در وسط آن ده مخروبه
واقع است در اثنای راه از کنار بعضی مکانات مخروبه
و درختان میوهٔ خشکیده گذشتیم که در سفر سابق ندیده
بودم. روز دیگر در سمت شمال مکانات مخروبه دو میل
دور از انجاکه در سنه ۱۹۰۱ میلادی (مطابق ۱۳۱۹ هجری)
تجسس کرده بودم شروع بکندن زمین نمودم و نتائج
دلخواه حاصل شد بواسطهٔ بزرگی تل های ریگ در سفر سابق
این خرابه ها که غالباً در انتهای نهریست که یک
زمان آب از رود نیا میگرفته ندیده بودیم - اول جائی را
که حفر کردیم معلوم شد که محل سکونت بوده و چون بقدر
چهار فت ریگ ها را برطرف کردیم سطح مکانی دیده شد
و تخته های زیاد نوشته شده بزبان خروشتی از اطاق
سمت مغرب بیرون می آمد. همینکه تختهٔ اول بیرون آمد
و انعامی برای آن دادم بعد متصلاً تخته های دیگر هم ظاهر

شد. این نوشتجات قدیمی بزبان هندی دگویا که صاحب
منصبی درمیان کاغذهای بیکاره ریخته بوده. بعضی ازاین
تخته ها بشکل مستطیل یا جعبه که بطور لفافه استعمال می
شده و بعضی بشکل های دیگر و تماماً برای حساب و کتاب
رسمی و نیم رسمی استعمال می شده. بسیاری از آنها به
همان حالت اول بسته و بعضی مهر هم داشت +
بعضی اسباب دیگر مثل صندلی شکسته که بوضع بد
دیوتان نقاشی شده و آلات بافندگی و قالب کفش و تله
موش گیری و ظرف طعام خوری بزرگی جستیم و چون
از سابق تجربهٔ کافی حاصل کرده بودم هر یک از این اشیاء
که بیرون می آمد فوراً می شناختم و می فهمیدم که چیست +
پس از آن رفتیم به خرابه که نزدیک خیمه گاه ما بود و
از اثر باد و ریگها فقط هیکلی از آنها دیده میشد. اولاً جائی
راکه ظاهراً طویله یا منزل نوکرها بنظر میرسید تفتیش کردیم
ولی معلوم شد که آنجا جز تودهٔ خاک و به هیچ نیست اما همینکه

خاکروبه‌ها را به اندازهٔ هفت فت بیرون ریختیم یک آلهٔ چوبی
کوچکی جستیم که گویا بطور خاک انداز استعمال میشده
درمیان خاکروبه‌ها چیزهای عجیب نیز دیده شد مثل
پارچه‌های ابریشمی و پنبه و نمد و مهره‌های آهنی و استخوانی
و چرمهای قلاب دوزی شده و قلمهای چوبی و ریزه‌های ظروف
لاکی و آلات چوبی. بهتر از همه دوازده تخته یافتیم که با کمال
سلیقه بخط چینی نوشته شده و بعد ها معلوم شد که این
تخته‌ها را با هدایا[1] تقدیم بزرگان آن محل کرده بودند تفصیل
انکشاف خرابه‌های سمت جنوب آنجا بسیار طولانی است
و نمیتوانم نوشت. ازین مکانات هم تخته‌های بسیار از قبیل
مکتوب و دفتر حساب وغیره بخط خروشتی و نیز تخته‌های
منبت کاری و اسباب خانه داری پیدا کردیم نزدیک این
مکانات علامت باغهای با دیوار و خیابانهای سفیدار
دیده میشد و تنهٔ بعضی درختان که در پناه تپه‌ها محفوظ مانده
بقدر دوازده فت بلند بود. ابنیه[2] که در این جا محفوظ مانده

(۱) هدایا جمع هدیه یعنی تحفه‌ها یا پیشکش (۲) ابنیه جمع بنا یعنی مکان •

وضعاً بسیار شباهت دارد به عمارات حالیه ترکستان
بیابان بید رخت و نظارهٔ آنجا بسیار فرح بخش بود آن
رگستان وسیع خیلی شبیه است بدریا فقط تفاوتی
که داشت این بود که تنهٔ درختان و چوبهای ایستاده دلیل
بر وجود مکان بود۔ اگرچه شرح پانزده روز زحمت پرفایده
که اینجا کشیدیم مفصلاً نمیتوانم نوشت اما ذکر بعضی نوشتجات
قدیمی که جستم لازم است۔ وقتیکه در سمت مغرب آن خرابها
یک منزل بزرگی را تفتیش میکردیم چوبهای منبت کاری
بدست آمد و دانستیم که آن منزل مال شخص متمولی بوده
و چون از اطاق دیگر تختههای نوشته شده که یکی از آنها
سه فت بلند بود یافتیم ظاهر شد که صاحب این خانه صاحب
منصب بزرگی بوده پس بخیال جستن چیزهای دیگر به اطاقی
که گویا دفترخانهٔ آن شخص بود رفتیم و همینکه کلنگ زدیم
اول را زدیم یک بستهٔ نوشتجات که عدداً بیش از صد پارچه
بود بیرون آمد ظاهر شد که این نوشتجات که اینجا جمع شده در

زیر ریگها محفوظ مانده متعلق به دفترخانه بوده - در اثنای کندن زمین و تفتیش آن رستم که مرد با دیانت و در کندن زمین با تجربه بود انکشاف عجیبی کرد - همینکه من بجانب او نگاه کردم دیدم که دستهای خودرا به سوراخی پهن یک کلوخ بزرگ و دیوار فرو برده یک تختهٔ سالمی بیرون آورد و پیش از آنکه از او سؤالی بکنم مجدداً یک تختهٔ مستطیلی که هنوز بحالت اول در جعبهٔ لفافه بند و سر به مهر بود - بیرون آورد - چون آن سوراخ را بزرگتر کردیم یک دفینهٔ پُر از این قبیل مکتوبات پیدا شد و از جستن این دفترخانه بیش از پیش بر مسرت من افزود - این نوشتجات که گویا اسنادات و معاهدات بوده اغلب بسته و سر به مهر و ظاهر شد که اینها را درین موضع سپرده اند که در وقت لزوم بکار آید - طرف جنوب این مکانات خیلی تاریک بلکه ملال انگیز بود - خرابهائیکه میخواستم تفتیش کنم اغلب در میان توده های ریگ به ارتفاع چهل و پنجاه گز بلند و بالای آنها درختان گز سبز و خشک بود - بعد از اندکی

درسمت شمال به یک فضای روشنی رسیده قدری آسوده
شدیم خانه های آن طرف خیلی کوچک بود اما چیزهای عجیب
پیدا کردیم. بفاصله شصت ذرع دور از آن خرابه یک
میدان چهارگوشه کوچکی است با درختهای توت خشکیده
که تنه بعضی تا ده و دوازده فت بلند است و در زمانی سایهٔ
آن درختها بر حوضی که هنوز گودال آن دیده میشود می افتاده
است. تحقیق کردن جوی که از آن اب رودخانه بدرختها
میرسیده و حالا محو شده چندان مشکل نبود زیرا که عقب
پشتهٔ ریگ نزدیک یک پل پیاده روی بقدر نود فت
طولانی بر روی جوی خشکی افتاده و از ستونهائیکه پل
را به آن می بسته اند هنوز دو تا برپا است. تا مسافتی بیش
از دو میل بسمت شمال مغربی بر اثر کنار جوی خشک رفتیم
اگرچه در بعضی جاها روی آن را ریگهای نرم پوشیده
و بنظر نمی رسید. اما مجدداً درمیان قطعات جنگل و توده های
ریگ آشکار میشد. در تمام این سرزمین از هر طرف آثار

خشکی هویدا بود. در اثنای این چهار صد میل مسافت عجیب که درمیان بیابان طی نمودیم از ینیا نزدیک چرچان تا چارخلیک چندین مرتبه برای تفتیشات دلچسپ موقع بدستم آمد. لیکن تفصیل آن را اینجا نمیتوانم نگاشت ٭

وقتیکه از مرغزار چارخلیک بخرابه های شمال لوپنور (که در سنه ۱۹۰۱ عیسوی (مطابق سنه ۱۳۱۸ هجری) داکتر هدن پیدا کرده بود) میخواستم بروم برای تدارک لوازمات این سفر طولانی بسیار دقت پیش آمد چراکه پنجاه نفر مزدور بجهت حفر کردن زمین و آذوقهٔ کافی بجهت پنج هفته و شتر زیاد برای حمل آذوقه و آب یا یخ به اندازهٔ که در مدت هفت روز رفتن و هفت روز مراجعت و نیز مدتیکه آنجا بمانیم برای تمام قافله بس باشد لازم بود. و تمام این ضروریات را می بایست که در سه روز فراهم کنم. چه قدر این کار هولناک نمود وقتیکه دیدم عدد شتران فقط به بیست و یک رسید. آنهم با شترهای خود و آنهائیکه از چرچان بکرایه گرفته بودم. از حسن اتفاق دو نفر

نگاری ابدالی که در خدمت داکتر هدن بوده برخلاف
دیگران از خطرات این قسم سفر ترس نداشتند به من ملحق
شدند. اگرچه به جهت صرفه جوئی وقت و اذوقه لازم بود
که به تعجیل به سمت منزل مقصود خود که در شمال بیابان لوپنور
واقع است برانیم لیکن در خرابه های میران مابین چارخلیک
و آبدال بطور آزمایش قدری تفتیش کردیم. چیزهائیکه
اینجا جستم مرا تحریض نمود که بار دیگر به انجا برگردم. یازدهم
دسمبر ۱۹۰۶ میلادی (مطابق ۱۳۲۴ هجری) از رودخانهٔ تارم
که هنوز یخ نه بسته بود گذشته قافلهٔ خود را از آبدال حرکت
دادم. یک روز از پاتلاقهای ابتدای لوپنور بطرف مشرق
رفتیم و از بدبخت در یک طالابی یخ زیاد یافتیم. علاوه
بربار کردن هر شتری که بدست آمد تقریباً سی ۳۰ خر را هم یخ بار
کردیم که رفته و در همه راه بمانند تا ما برسیم. این راه ما غالباً
نزدیک همان راهیست که داکتر هدن در وقت مراجعت
اختیار کرده بود و در این راه هیچ راه نمائی نداشتیم بجز

قطب نما و علامت خرابه هائیکه داکتر هدن در نقشه خودش
ظاهر کرده بود حتی شکاریان توپ هم ازاین طرف نگذشته
بودند. روز پانزدهم دسمبر از آخرین وادی و درختان سفیدار
ورگز گذشته و بزودی بموضعی که از اثر بادهای سخت (چنانچه لازمه
حصهٔ شمالی لوپنور است) سائیده شده رسیدیم بواسطهٔ نشیب
بودن پشته ها و تیزی کنار آبرو ها که همه از اثر بادهای شدید
واقع شده. وازان ظاهر میشد که باد از شمال مشرقی به طرف
جنوب مغربی میوزد) به پاهای شتران بسیار اذیت رسید
چنانچه لازم شد که بیچاره ها را نعل کنیم و با اینکه از طلوع
آفتاب تا شب در حرکت بودیم بیش از چهارده میل
در یک روز نتوانستیم پیمود. چنان ظاهر میشد که در آن نواح
سابقاً دریاچهٔ بزرگی بوده و همینکه قدری پیش رفتیم بعض
آلات از قبیل تیرهای سنگ چخماقی و ظروف ناهموار و سایر
اسباب عهد حجری (۱) جستیم هیچ شک نماند که پیش از ایجاد
تاریخ اینجا محل سکونت بوده. آن وقت باد سرد شدیدی

(۱) عهد حجری آن زمانرا میگویند که مردم هر چیزرا که لازم داشته اند از سنگ می ساخته اند.

از شمال مشرقی میوزید و کم مانده بود که خیمهٔ من نصف شب از شدت باد بیفتد. تقریباً در تمام مدت اقامت ما از آن باد در اذیت بودیم خصوصاً در چند هفتهٔ آخر که درجهٔ سردی از صفر[1] هم پائین تر رسید. خوشبختانه آنجا تنه‌های خشکیدهٔ درخت برای آتش بسیار پیدا شد و الّا به اهل قافله بیش از آن صدمه وارد می آمد*

نهایت درجه مسرور شدیم وقتیکه روز هفدهم دسمبر اولین تپه که علامت آن مقام بود بنظر ما رسید. در اول شب به پای بتخانه خرابه رسیده خیمه زدیم این بتخانه در این سرزمین عجیب مثل علامت سرحد بندی نزدیک خرابه‌های قدیمی واقع است. مدت یازده روز بلا انفصال آنجا تفتیش نموده و چون مزدور زیاد داشتم تمام آن خرابه‌ها را صاف کرده و نتائج مفیده حاصل شد. در اینجا هم مکاناتی را که از چوب و گچ ساخته شده بود مثل مکانات نیا یا دهای شدید نقصان رسانیده است

[1] یعنی از حالت یخ بستن خیلی سرد تر بود*

بحدیکه دیوارهای سمت مشرق و مغرب که از گل مضبوط
ساخته شده بود بکلی محو شده ولی دیوارهای سمت شمال
و جنوب هنوز بنظر میرسد از این ظاهر بود که همیشه باد از
مشرق میوزیده است - از حسن اتفاق چند جا در زیر
ریگها و خاکروبه ها بعضی اشیاء قدیمی محفوظ مانده بود و در میان
توده خاشاک که صدفت طولانی وتا وسط آن جائی که گویا
سابقاً قلعه بوده میرسیدیم یک دفینه یافتیم - با اینکه آن محل
کوچک وخیلی کم مکانات باقی مانده بود باز هم کاغذها و
الواح[1] نوشته که اغلب بزبان چینی و برای کارهای
دولتی بوده بدست ما افتاد و از نوشتجات زیاد که بزبان
خروشتی یافتیم معلوم شد که در لوپنور هم مثل نیا همان زبان
قدیم هند عمومیت داشته و در امورات مملکتی و کاسبی استعمال
میشده - چوبهای منبت کاری خوب و اشیاء صنعتی و مهرهای فلزی[2]

(۱) الواح جمع لوح یعنی تخته -

(۲) فلز - معدنیات را گویند مثل آهن وغیره -

وچیزهای دیگر زیاد بیرون آمد از این اشیاء ظاهر شد
که صنعت وحرفت بدهه و یونان که یک زمانی در پشاور و
کابل وبلخ ونیا رواج داشته درلوپنور هم موجود بوده و
این اشیاء با انهائیکه در نیا یافتیم باندازهٔ مشابهت
دارد که گویا اینجا هم مثل نیا از اواخر قرن سوم میلادی
ویران شده است ـ از نتائج انکشافات ما بخوبی ظاهر شد
که بزرگترین مکانات آن خرابه ها مخصوص برای افواج چین
بوده وچنان معلوم میشود که این افواج به جهت حفاظت
آن راه بزرگ (که از تنگهانگ در جانب مغرب کوبنو و
مرغزارهای رود خانهٔ تارم میرفته است) در آنجا ساخلو
بوده اند ـ ونیز از نوشتجات قدیم چین دانستیم که آن راه یکصد
وده سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام در آن بیابان باز شده
وسبب ابتدای توسعهٔ مقاصد سیاسی وتجارتی چین وتا آخر
ایام سلطنت طبقهٔ هن به همان حال باقی بوده است +
اگرچه دلائل متعدده بود که اهمیت آن قریه سمت مغرب

بیشتر بواسطهٔ تجارت بوده نه از سبب زراعت لیکن تغییرات طبیعی که در آنجا بواسطهٔ خشکی روداده خیلی حیرت انگیز است. تا یکصد و پنجاه میل به سمت مشرق هیچ آب گوارا نبود.

چون بعضی از شتران را فرستادیم به سرچشمه های التمش بلاک معلوم شد که آن آبها به اندازهٔ شور است که با وجود تشنگی پانزده روز شتران ابداً نتوانستند از آن آب بخورند و هر چند که سردی شدید بود اما بواسطهٔ شوری آب یخ نه بسته بود. از جستن آب در چشمه های سمت شمال نا امید شدیم و ذخیرهٔ یخ هم خیلی کم باقی بود. بعضی از اهل قافله هم بیمار شدند و معلوم شد که باد سرد چه قدر آنها را اذیت میکند پس خیلی خوب شد که کارهای ما در خرابهای آنجا روز ۲۹ دسمبر سنه ۱۹۰۰ عیسوی (مطابق سنه ۱۳۲۳ هجری) به انجام رسید اغلب خیمه های خود را و اشیاء قدیمه که بدست آورده بودیم به ابدال فرستاده و خودم با چند نفر از میان

بیابانیکه قبل از آن ندیده بودم به سمت شمال مغربی روانه شدیم۔ اگرچه این راه پر زحمت لیکن دلچسپ بود۔ بعد از هفت روز بسلامتی وارد تالاب[1] های پر از یخ تارم شدیم از آنجا پیش رفتن امکان نداشت چراکه تپه های ریگ بلند واز راه لوبنور خیلی صعب[2] تر بود۔ چونکه دراین راه درخت هیچ پیداه نشد بواسطه سردی بسیار زحمت بمار سید (زیراکه هوا ۴۸ درجه سرد تر از حالت یخ بستن بود) بعد از آن برای انکشاف خرابه های میران به سمت چارخلیک شتافتم میران جائیست بکلی ویران ونزدیک تپه ها ئیکه از کوهستان به سمت باتلاقهای لوبنور کشیده شده واقع است مدت سه هفته که آنجا مشغول کار بودیم اذیتی که از بادهای خنک بمارسید هرگز فراموش نخواهد شد لیکن بعد از این همه مشقت نتایج عمده حاصل کردم همینکه اولاً دران قلعه مخروبه شروع بکندن کردیم آثار کامیابی نمودار شد۔

(۱) تالاب حوض بزرگ را گویند (۲) صعب یعنی مشکل

در اطاقهای آن قلعه (که سابقاً از قرن هشتم تا نهم میلادی مقر افواج تبتی بوده) خاکروبهای زیاد بود. بقدر ده فت خاکروبها را برطرف کرده تقریباً یک هزار تخته و کاغذهای مکتوبه پیدا شد اغلب آنها بزبان تبتی و بعض دیگر شبیه به کوک ترکی یعنی ترکی قدیم بود. چیزهای دیگر مثل ظرف شکسته و پارچهٔ لباس و اسلحه(۱) وغیره نیز بسیار پیدا شد. از کثافت انجا ظاهر بود که افواج تبتی به چه نکبت(۲) دران قراولخانهٔ سرحد زندگی میکرده اند. مسلم است که این قلعه را اینجا ساخته بودند به جهت حفاظت آن راه بزرگ که از مرغزارهای جنوب تارم تا تونهانگ میرفته است. چند بتخانهٔ خرابهٔ بدھ را که نزدیک قلعه بود تفتیش کرده چیزهای بسیار کهنه و خوب پیدا کردم چنان معلوم میشود که چهارصد سال قبل از آنکه تبتیها قلعه را بسازند این بتخانه ها ویران بوده. در یکی از این بتخانه ها تخته گچ های بزرگ پیدا شد که شکل بدھ

(۱) اسلحه جمع سلاح یعنی اسباب جنگ مثل شمشیر وغیره (۲) نکبت یعنی بدبختی و ادبار۔

بر روی آنها نقش بود و چون بعض از دیوارهای شکسته را
که دیدم بوضع یونان کنده شده ظاهر است که در زمان قدیم
صنعت یونان اینجا وجود داشته از نقاشی بالای ستون
که مجلس عبادت در روایت بدھ می باشد بخوبی ظاهر است
که در صنعت نقاشی هم بعینه مانند هنر حجاری خیالات و
موضوعات هندی را باکمال فطانت لباس صور یونانی
پوشانیده به منصهٔ شهود جلوه گر ساخته اند والحق این از
محسنات مخصوصهٔ هنر نقاشی و حجاری بدھ و یونان است
لیکن بواسطهٔ اختلافات هوائی از صنعت آن زمان اثری
در خودِ هند بنظر نمیرسد - در نقاشی پائین دیوار هم که بسیار
دلچسپی داشت نصف پیکرِ فرشتگانِ قشنگ بال دار را
با مهارت کشیده بودند - بدیعتر از اینها سه شبه دائرهٔ از صور
غلامان و کنیزان بود که درمیان شده های گل لوازم متنوعهٔ
نعیش و زندگی را حاضر کرده بودند وجود جای به این قشنگی
در آن بیابان که چون قارع صفصف خشک و بیپراست

منافات کلی دارد. از نوشتجات خروشتی که جستم ظاهر شد که
این بتخانه تقریباً از قرن سوم میلادی متروک و مخروب شده.
خلاصه از میران به ابدال رفتیم هر چند که خانهای کپری آنجا
خیلی محقر و من هم در پیچیدن و بستن اشیائیکه در چهار ماه بدست
افتاده بود مشغول بودم ولی بعد از زحمتهای میران این یک
هفته قیام در ابدال بسیار راحت بخش بود. یک قافلهٔ بزرگی
به نگرانی دو نفر از ملازمین ترک که بواسطهٔ صدمهٔ زیاد دیگر
نمیتوانستند با ما همراهی کنند روانهٔ کاشغر نمودم که رفته و
اشیاء را به مکارتنی صاحب بسپارند و خودم روز ۲۱ فروری
سنه ۱۹۰۷ عیسوی (مطابق سنه ۱۳۲۵ هجری) عازم مسافرت طولانی
شدم به این ترتیب که از مشلههای توچپور مستقیماً به تونهانگ
که در سرحد مغرب کنسو واقع است رفته از آن جا به نزدیک
پای تخت مملکت چین برسم. این همان راهیست که مارکوپولو
پیموده است و ششصد سال قبل از مارکوپولو هیون سیانگ
نیز بعد از مسافرت هندوستان از همین راه با یادگارها و کتب مقدسه بده

به چین معاودت کرده بود. دویست[2] سال قبل از مسیح علیه السلام
یعنی از وقتیکه دولت چین اراضی دریای تارم را بحیطهٔ نفوذ
سیاسی خود در آورده بود تا مدتها بعد از آن این بیابان باینکه
سیصد[3] و پنجاه میل طولانی است ممر[1] کاروان و قوافل بوده
فقط گاهیکه این راه متروک واقع شده بواسطهٔ انحطاط قوهٔ
چین در سمت مغرب بوده یا ملاحظات صیانت ثغور
و قطع تعلق با همسایگان سبب انقطاع تجارت گردیده است
ولی تقریباً بیست و پنج سال قبل مجدداً این راه باز کرده اند
چونکه در این راه آب گوارا پیدا نمیشود فقط در ایام زمستان
که یخ همراه توان گرفت عبور از این راه امکان دارد.
در اثنای هفده روز که این بیابان را طی نمودیم به جهت
ملاحظات جغرافی خوب فرصت دست داد لیکن تفصیل آنرا
اینجا نمی نویسیم همینکه از اراضی رود سولوهو گذشته و به نقطه
که پنج منزل دور از مرغزار تونهونگ است رسیدیم اولاً
قراول خانه های خرابه و بعد از آن علامت دیواری که به آنها

(۱) ممر یعنی راه.

می پیوست پدیدار شد۔ از حسن اتفاق همینکه نزدیک یکی از
برجهای قراولی زمین را قدری کندیم بعضی اشیاء قدیمه با چند
تختهٔ نوشته شده بزبان چینی وغیره بیرون آمد و نیز از
آثار قدیمه که در عرض راه دیدم یقین کردم که این خرابه ها بنا
برسم قدیم برای استحکام سرحد ساخته شده و وضعاً شبیه است
به دیوار بزرگ سرحد کانسو۔

در تونهانگ چند روزی توقف کردم و همینکه اهل قافله
و حیوانات از زحمت سفر قدری آسوده شدند بار دیگر
به همان بیابان سرد برای تحقیق و انکشاف دیوار خرابهٔ
سرحد برگشتم۔ اگرچه این کار با مشقت بود اما فوائد دلپسند
هم حاصل شد۔ این دیوار در بیابانی واقع شده که از قصبهٔ
سرحد انفسی به سمت مشرق تا تا سنگ ریزه است الّا
اینکه در بعضی نقاط قطعهٔ جنگل و تودهٔ ریگ بنظر میرسید۔
چون حاکم و سایر صاحب منصبان تونهانگ از این
خرابها هیچ اطلاع نداشتند لهذا از کارهای من خوش

وبرای امداد حاضر شدند. ولی بسبب تعصب عوام
هیچ راهنما با ما همراهی نکرد لهذا در بعضی جاها که چندمیل
این دیوار بکلی محو و در بعضی نقاط که در زیر زمین مجهول
الحال واقع بود لازم شد که در این گونه مواقع خودم
اثر دیوار را پیدا کنم. بدتر از همه اینکه مزدور لائق
به جهت حفر کردن زمین دستیاب نمیشد. عملجات که
فقط بواسطهٔ تهدید حاکم توهانگ به ان بیابان هولناک
همراه ما آمده بودند با اینکه من با آنها بسیار خوب سلوک
میکردم همیشه خوف داشتم که مبادا بگریزند و یا بسبب
خمار و خواب آلودگی (چنانچه عادت تریاکیان است)
درمیان بیابان گم شوند. خلاصه اولاً به سمت شمال
مرغزار رفته وبعد از راه بیابان مغرب توهانگ
به دیوار رسیده ایم در مدت دو ماه از انتهای تا
انتهای مغربی آن مسافت یکصد و پنجاه میل اثر آن
دیوار را معاینه کردیم و نیز در قراولخانه های بزرگ

و کوچک که نزدیک آن دیوار بود برای اشیاء قدیمه تفتیش
نمودیم - بهترین راه نمای من همان بروج بزرگ بفاصله
دو یا سه میل بود و پیوسته نزدیک آن بروج خانهای
کوچک که مسکن سربازان بوده بنظر میرسید از الواح
مکتوبه بزبان چینی که در هریک از خرابه ها جستم و به امداد
محرر خود چیانگ سویه آنهارا خوانده معلوم کردیم که
این خط سرحد از دویست سال قبل از مسیح علیه السلام
بوده و در همان اوان که هنی سلطنت داشت امتداد
حدود چین بوسط آسیا شروع شده - از مکتوباتی که تاریخ
داشت دانستیم که از یکصد سال قبل و تقریباً تا یکصد و
پنجاه سال بعد از میلاد مسیح علیه السلام در این سرحد
سربازان محافظ ساخلو بوده اند - مقصود اصلی از ساختن
این دیوار سرحد حفاظت مملکت جنوب رودخانهٔ
سولو هو بوده چرا که آن مملکت به جهت قیام و
عبور افواج چین و مامورین سیاسی که به جهت

تشدید(۱) و توسیع(۲) قوهٔ نظامی چین به ارضی دریای تارم فرستاده شده بودند کمال اهمیت را داشته است چنان معلوم میشود که تمام این انتظام را برای رفع حملهٔ دشمن شمالی خود یعنی هیونگنو کرده بودند ومنهاکه اعقاب(۳) هیونگنو بودند تا چند قرن بعد ازان تا حدود رودخانهٔ دنیوب در پو تسلط داشتند۔

زمینیکه این دیوار را بر آن ساخته اند به جهت حفاظت ونگاهداری اشیاء قدیمه خصوصیتی کامل داشته است۔ زیرا هر چیزیکه در زیر سنگریزها یا خاک پنهان شده بکلی سالم مانده بود۔ وچون ان بیابان از دو ۲۰۰۰ هزار سال چندان باران ندیده هرگز انجا زراعتی نه شده بلکه از اثر بادهای شدید هم در امان بوده پس هر چیز که از زیر خاک بیرون آوردیم مثل الواح نوشته شده

(۱) تشدید یعنی محکم کردن (۲) توسیع وسعت دادن۔
(۳) اعقاب یعنی اولاد۔

و ابریشم و لباس و اسباب و اثاث خانه و سایر چیزها نیکه مفید به علم آثار عتیقه[1] می باشد تماما سالم و بی عیب باقی مانده بود. بعض اوقات به محض برطرف کردن قدری ریگ های روی زمین قریب قراولخانه های محزوبه توده های خاشاک دیده میشد و از میان آنها تخته های مکتوبه که گویا از دفترخانهٔ صاحب منصب نظامی قبل از مسیح علیه السلام بیرون انداخته بودند جستیم و با وجودیکه بیش از دو هزار سال گذشته و این تخته ها در میان اشیاء فنا پذیر مثل کاه و پارچه کهنه وغیره بود باز هم تازه بنظر میرسید. عدد نوشتجات که جستیم به دو هزار رسید و اغلب آنها متعلق به نظم و نسق و حرکت و استعداد نظامی بود. علاوه از اطلاعات رسمی خطوط شخصی هم دیده شد که خویش و قوم صاحب منصبان نوشته بودند. از مطالعهٔ این

(۱) عتیقه یعنی کهنه و قدیم بعضی انتیکه هم میگویند.

نوشتجات دکه کهنه ترین مکتوباتی است که در چین و وسط آسیا تا حال پیدا شده) و نیز از ملاحظهٔ مساکن مخروبه و اسباب و اسلحه بخوبی ظاهر میشود که در این حدود ویران وضع زندگانی چه طور بوده. بعضی خطوط بزبان ایرانی نیز جستم دلیل بر این بود که از دیار مغرب به مملکت چین از این راه که بواسطه دیوار محفوظ مانده تجارت جاری بوده وچنان مفهوم شد که این خطوط از بازرگانان ایران یا مغرب ترکستان که برای ابریشم به چین می آمده اند بوده است ؛

اگرچه ساختن استحکامات دفاعیه (درچنان بیابانیکه هیچ پیدا نمیشود) کار بسیار مشکلی بوده ولی مهارت مهندسین قدیم چین مکرر مشاهده میشود که چطور برفع هرگونه مشکل اقدام نموده اند. در بعضی جاها خط مدافعه خود را تا کنار باتلاقهای شوره دریاچه ها رسانیده وآنها را به منزلهٔ سد قرار داده اند زیراکه دشمن از آن

باتلاقها عبور نتوانند کردم و برای ساختن دیوار نیز به بعض اسباب تشبث[1] جسته اند که اگرچه ظاهراً چندان قوتی ندارد ولی مخصوصاً برای انکار بسیار مفید ثابت شده چنانچه بعد از دو هزار سال هنوز باقی است مثلاً دسته های نی را که در باتلاقها پیدا میشود بیکدیگر محکم بسته و در لای دیوار بکار برده اند. بواسطهٔ نمکین بودن خاک و آب و مرور ایام آن دیوار تقریباً حالت تحجر[2] پیدا نموده و از دست برد[3] و تمام قوای سوای بادهای سخت در امان مانده است. در اثنای معاینه کردیم هرجا که دیوار متوازی یعنی به طول در جلو باد واقع شده تماماً محفوظ مانده ولی جائیکه بعرض در جلو باد و مورد تصادم[4] باریگها بوده بکلی شکسته یا محو و نابود گردیده است در این ایام باد از مشرق و شمال مشرق

(۱) تشبث یعنی گرفتن و چنگ زدن (۲) یعنی مثل سنگ شده.
(۳) دستبرد یعنی ظلم (۴) تصادم یعنی بهم برخوردن یا بیکدیگر خوردن.

باشدت (۱) حدت میوزد. چنان مستفاد میشود که از دو هزار سال پیش این دیوار همین طور شکسته و خراب افتاده است*

عرض آن دیوار سرحد همه جا هشت فت می باشد و الآن در بعض جا نیا از ده فت بلند است. لیاقت و مهارت مهندسین از آن برجهای طلایه (۲) ظاهر میشود که با وجود قلت اسباب و مزدور ساخته اند. این برجها از خشت خام ولی مضبوط و به ارتفاع سی (۳۰) فت بلکه بیشتر میباشند. یک قلعهٔ کوچکی که گویا علامت دروازهٔ یونان بوده و چینی ها برای دریافت آن تجسس بی ثمر کرده بودند بنظر رسید دیوارهای این قلعه از گل محکم و بقدر پانزده فت عریض است. یک عمارت دیگر هم هست که بسیار باشکوه و محکم بقدر پانصد فت طولانی و دیوارهای آن شش فت عرض و بیست و پنج فت

(۱) سختی و تیزی (۲) طلایه یعنی دیده بانی و قراولی*

ارتفاع دارد اولاً از بزرگی آن خیال کردم که قصری است
لیکن بعد از آن از کتیبه باتیکه تاریخ داشت دانستیم که
این عمارت یکصد سال قبل از مسیح علیه السلام قورخانهٔ
بزرگی بوده است بجهت افواجی که از آنجا عبور میکرده
یاساخلو[1] بوده اند +

تفصیل معلومات و تجارب چند ماهه که در پای دیوار
سرحد قدیم چین بانهایت خوشی گذشت (زیاده است
و اینجا جز مختصری درج نمیشود. در آن ایام وقتیکه قبل
از غروب آفتاب در میان خرابه های مشرف به برج
ایستاده و بطرف برجها که از پرتو خورشید درخشان و
و تا مسافتی بیش از ده میل نمایان بود محو تماشا میشدم
نه فقط این دو هزار سال را که گذشته چیزی نمی شمردم
بلکه چنان تصور میکردم که الآن سربازان در برجها موجود
و به طرف جلگه ها[2] مشغول دیده بانی میباشند. و علاوه

(۱) ساخلو یعنی مقیم (۲) جلگه یعنی زمین سبز

از بر جہا چیزہای دیگر نیز بواسطۂ شعاع خورشید
بسیار صاف و شفاف دیدہ میشد چنانچہ یک مرتبہ
یک خط مستقیم عجیبی مثل خط شیار از دور بنظرم رسید
کہ در پہلوی آن دیوار بفاصلۂ بیست فت کشیدہ
شدہ بود لیکن بعد از بدقت نگریستن معلوم شد آن خط
علامت کورہ راہیست کہ از تردد قراولان وغیرہ درآن
رہگزار واقع شدہ درآن سرزمین نقش و نشان پاتامدتہا
باقی می ماند۔ چنانچہ نشان پای ما کہ دو ماہ پیش گذشتہ
بودیم چنان تازہ معلوم میشد کہ گویا ہمان وقت عبور
کردہ ایم +

از بادہای سخت و سورت[1] ہوای آن بیابان بسیار
در عذاب بودیم۔ باوجودیکہ پوستین ہای
بسیار کلفت داشتیم باز ہم آن بادہای خنک کہ تا ماہ
اپریل میوزید خیلی مؤثر بود۔ در اول اپریل ہوا ۳۹ درجہ

(۱) سورت یعنی شدت سرما یا گرما +

از حالت انجماد سرد و تر بود۔ اما قبل از اختتام اپریل گرما و تابش آفتاب بسیار شدت پیدا کرد و هر وقت که باد منقطع میشد انبوه پشه و غیره از باتلاقها بعزم اذیت ما و حیوانات که بجهت آب آنجا منزل میکردیم بیرون می آمدند حتی شتران وحشی هم گویا از پشه ها خائف بودند چراکه میدیدیم دور از چراگاه در ریگزارهای بید رخت میخوابیدند +

از شوری آب هم سخت در زحمت بودیم حتی در چشمه های باتلاقها هم آب شیرین پیدا نمی شد۔ همینکه در نیمهٔ ماه میٔ کارهای ما در آن حدود به اتمام رسید با کمال شعف به مرغزار نوهونگ برای کار مهمی برگشتم قبل از این در سال ۱۹۰۲ دوست من پروفیسر دلوکزی مرا تحریص کرد بدیدن غارهای متبرک بدهه که خودش در سال ۱۸۷۹ دیده بود۔ این غارها مشهور به ایوان های هزار بدهه و در سمت جنوب مشرقی مرغزار واقع است

در ماه مارچ ۱۹۰۸ عیسوی (مطابق ۱۳۲۵ هجری)
وقتیکه به تونهانگ وارد شده این غارهارا بتعجیل ملاحظه
کرده هر چیز حسب معمول بود ولی چون در آن وقت
بواسطهٔ عدم فرصت توقف نه کردم اکنون بخیال ملاحظه
و معاینهٔ ان گنج پُر از صنعت برگشتم - در آنجا چند صد غار
بزرگ و کوچک بنظر رسید که به قطارهای نامرتب دامن
کوه سیاهی را مشبک[1] کرده بودند همینکه شروع به تفتیش
نمودم دیدم که تقریباً بر دیوارهای گچی تمام آن غارها صورتهای
منقوش بسیار قشنگ باقی است - این نقش ها در وضع و
ترکیب با صنعت نقاشی بده (که از هند به ترکستان مشرقی
منتقل شده بود) نسبت کلی داشت شناختن اینها اشکالی
نداشت زیراکه در خرابه های بیابان ختن مثل اینها بسیار
دیده بودم سنگهای حجاری شده نیز در این غارها زیاد بود
از آثار قدیمه بخوبی ثابت شد که اغلب این معابد و یادگارها

(۱) مشبک یعنی سوراخ سوراخ ❊

از زمان طبقهٔ تانگ می باشد و در همان آوان یعنی از
قرن هشتم تا نهم میلادی مذهب بدهه در چین به اوج
ترقی ارتقا یافته و تقریباً تا دو قرن آن حدود مملکت از
دست برد دشمنان یعنی ترکها از شمال و تبتیها از جنوب
در امان بود. ولی در زمان حکومت منگول بواسطهٔ تقالیب
زمان بتخانه ها از رونق افتاده و عدد زهاد در راهبات که
مجاور آن بتخانه ها بوده اند کاسته است. اما در تونهانگ
با وجود انقلاب و انهدام که در آن زمان رو داده بازهم رسم تقوی
و پرهیزگاری بدهه کماکان(۱) باقی مانده بود. وفی الواقع عوام
تونهانگ با تعصب مخصوص به بعضی از آئین عبادت بدهه
در میان مذهب مختلطهٔ چینیها پابندی دارند. ظاهر بود که
تحقیقات من در خصوص نقاشی و حجاری آن بتخانه ها منحصر
به گرفتن عکس و کشیدن نقشهٔ آنها است +

و سبب اینکه از بیستم ماه مئی سنه ۱۹۰۷ عیسوی (مطابق

---

(۱) کماکان یعنی مثل سابق +

سنه ۱۳۲۵ هجری) در پای آن بتخانه ها خیمه زده وتا مدتی
توقف کردم حقیقتاً این بود که در دل خیال دست یافتن
به بتخانهٔ بسیار مهمی داشتم. از دو ماه افواهاً شنیده بودم
که یک دفینهٔ پر از نوشتجات قدیم پیدا شده است
به این طور که دو سال قبل یک نفر راهب تائوی در
وقتیکه یک از بتخانه ها را مرمت میکردند اتفاقاً به آن
دفینه برخورده بود وچون آن نوشتجات را در همان معبد
با کمال احتیاط نگاه داشته بودند بدون تدبیر وخبرداری
نمیتوانستیم به آنها دست یافت. آن زاهد تائوی که
حفاظت آن نوشتجات را بعهده گرفته آدمی بود بسیار
وهمی ووسواسی همان قسمیکه بواسطهٔ جهالت خود نمیدانست
آن نوشتجات چیست که حفاظت میکند از خدایان
خودش ومردمان نیز بسیار خوف داشت. در ابتدا خیلی
مشکل بود که او را رام کنیم +

تفصیل کشمکش ما و اعتراضات معقول یا غیر معقول او

بعد از این نوشته خواهد شد. آخر الامر به مدد غیبی جرأت
کرده در را برای ما باز کرد. این در قبل از آنکه آن نوشتجات
را پیدا کنند بسته و بسبب نقاشی دیوار پنهان بوده. از
دیدن آن خانهٔ کوچک چشمهای من خیره شد. همینکه آن زاهد
چراغ خود را روشن کرد دیدم که کاغذهای کهنه بروی یکدیگر
خرمن شده و بقدر ده فت بلند است. در آن تاریکی ملاحظهٔ
آن نوشتجات امکان نداشت اما وقتیکه آن زاهد چند بسته
از آن نوشتجات را بیرون آورد و ما را اجازت داد که آنها را
بزودی معاینه کنیم اشتیاق من بیش از پیش شد. لولهای
کاغذ که اول دیدیم خیلی کلفت و هنوز سالم بود دانستیم که
کتاب مذهب بده بزبان چین و از وضع و ترتیب آنها ظاهر
بود که بسیار کهنه است تحقیق تاریخ اصلی این کاغذها که
بیش از ده فرع بلند بود اشکال داشت اما همینکه
به پشت یکی از لولها نگاه کردم هیچ شک باقی نماند که تمام
این نوشتجات از زمانی است که خط هندی و علم سنسکرت را

پیروان بدھ در وسط آسیا رائج داشته اند۔

تمام نوشتجات به همان حالت اول باقی مانده است در آنجا ابداً اثری از رطوبت ندیدم۔ فی الواقع برای نگاهداری اشیاء مثل این کاغذات هیچ جا از این اطاق بهتر نتواند شد زیراکه این خانه مثل غاری است درمیان کوه سنگی و برای حفاظت از رطوبت آن را بسیار محکم و مسدود کرده بودند۔ و بسیار مسرور شدم وقتیکه یک بستهٔ بزرگی را باز کردیم پارچهٔ روی این بسته از پنبه و بسیار محکم بود از میان آن این چیزها بیرون آمد۔ پارچه های ابریشمی و پنبهٔ بسیار خوب منقش۔ پارچه های ابریشمی و دیبا که بطور نذر پیش کرده بودند انواع کاغذ های نقاشی شده۔ پرده های بیرق و علم از هر قبیل۔ و پارچه های قلاب دوزی وغیره۔ پرده های ابریشمی منقش را بطور پرچم (۱) استعمال میکرده اند و بر تمام آنها صورت بدھ او ضع هند یا غیر آن اما به سلیقهٔ چین نقش کرده بودند۔ در زیر اشکال معبودین خود صور عابدین

(۱) پرچم یعنی پردهٔ علم یا بیرق۔

را با لباسیکه مخصوص زاهدین آن زمان بوده کشیده اند. بعد
از اندکی نوشتجاتیکه بطور نذر آنجا گذاشته بودند پیدا کردیم
و تاریخ آنها از قرن نهم و دهم میلادی بود. چونکه این نقاشیها
را بر پارچه های ابریشمی بسیار نازک و لطیف کرده و سخت
پیچیده آنجا سپرده بودند باز کردن پارچهائیکه پنج و شش
فت طولانی بود خیلی اشکال داشت چراکه بواسطهٔ تاه
و شکن که پیدا کرده بود از شکستن آنها می اندیشیدم *
از بدبختی دیدم که آن زاهد این اشیاء قدیمه راکه
بسیار نفیس و از عهد تانگ باقی مانده بی مقدار پنداشت.
من موقع یافته بهترین نقاشیها را کنار گذاشتم که بعد بدقت
ملاحظه کنم. و بعد هم باکمال بی اعتنائی بسته های دیگر را
بما داد چراکه گمان میکرد آنها بیفائده است و به چیزی
نمی ارزد. و این بی اعتنائی او موجب اطمینان کامل
من شد. در اولین بسته مقدار زیادی از نوشتجات قدیم
به یکی از السنهٔ قدیم هند جستیم. روز اول از صبح تا شب من

وچیانگ سو به اتصالاً از حمت کشیده اوراق متفرقهٔ هندی
را جمع کردیم۔ این اوراق در میان نوشتجات چینی و تبتی
رو نیز در میان ترجمه و تفسیر کتب مذهبی چین بزبان وسط
آسیا متفرق شده بود۔ تفصیل تفتیش روزانه و اشیاء دلچسپ
که از آن کاوش حاصل شد اینجا نمیتوانم نوشت۔

مخصوصاً بستهای که پُر از کتب و پارچه‌های منقش و کاغذهای
گوناگون بود خیلی دلچسپی داشت۔ درین کتابخانه که صدها
سال پنهان بوده فقط از سمت جنوب نوشتجات جمع نشده
بود بلکه از جاهای دیگر هم بوده است لهذا همینکه نوشتجات
زیاد بزبان ترکی اویغور از میان بعض بسته‌ها بیرون آمده
هیچ تعجب نکردم زیراکه مذهب بده در مملکت اویغور
کمال شیوع را داشته است۔ خط کوک ترکی و سیاق
مخصوص شام که پیروان مانی استعمال میکرده اند نیز
پیدا شد۔

از نوشتجات مختلف بزبان چینی مثل خطوط و دفاتر

کشیشان وغیره فقط نظم و ترتیب قسیسی[1] که در آن حدود و
از قرن نهم تا دهم میلادی شیوع داشته ظاهر نشد بلکه از نوشتجات
با تاریخ یقین کردم که آن کاغذ ها را اندکی بعد از سنه ۱۰۰۰
میلادی (مطابق سنه ۳۹۱ هجری) در آن خانه سپرده اند۔
چنان مستفاد[2] میشود که از سبب خوف حمله دشمن این
نوشتجات را پنهان کرده بودند۔ لیکن آن غار کوچک محکم
تا مدتها ذخیره خانه بوده و هر چیزی را که بعد از استعمال
متبرک تصور نموده اند و دیگر لازم نبوده در آن غار جمع
میکرده اند۔ یک سال بعد از آن که نوشتجات چینی را
ملاحظه نمودیم بعضی نوشتجات دیده شد که تاریخ آنها تا
قرن چهارم میلادی میرسید۔ بعد از آن که چندین روز
در تفتیش آن بسته ها برای بدر بردن اشیاء مفیده مثل
نوشتجات و نقاشی های مخصوص و سایر چیزها زحمت کشیدیم

(۱) قسیس ملایان نصاری را میگویند لیکن اینجا مقصود علمای هندو می باشد۔
(۲) مستفاد میشود یعنی فهمیده میشود۔

آن وقت بطرف آن بسته ها که پر از مکتوبات چینی و مثل دیواری بر روی هم جمع شده بود شتافتیم. اگرچه این کار بسیار دشواری بود اما آخرالامر در زیر همه بسته ها چند بقچه پر از پارچهٔ ابریشم و تصویرهای گرانبها جستیم که تلافی تمام زحمتهای ما را کرد +

در بین تفتیش بعضی خطوط بزبان برهمنی وسط آنها نیز جستم که در میان نوشتجات چینی مخلوط شده بود - در خصوص دادن هدیهٔ معقولی برسم تلافی برای بتخانهٔ بندوی فیصله نکردیم بلکه عمداً گفتگوی خود را با آن زاهد طول میدادیم به این سبب که در این بین به مقصود خود نائل نشویم - اما همینکه مرد زاهد خوش سلوکی ما را دید که چند شمش نقره بالتمل اسپ به بتخانه تقدیم نمودیم و چون خودش یا بادی رفت و دید که از اقتدار روحانی که در نظر مردم داشت چیزی کاسته نشده کم کم یقین کرد که من در کار خیری مشغول می باشم که باقی ماندهٔ علم و صنعت بده را برای مطالعهٔ

اہالی مغرب زمین جمع میکنم و مسلم دانست کہ این اشیاء
در صورت عدم مواظبت دیر یا زود ضایع تواند شد۔
لیکن اسباب اطمینان کلی من وقتی فراہم آمد کہ آن خزانہ
یعنی بیست[۲۴] و چہار صندوق مملو از نوشتجات قدیمی و پنج
صندوق پر از تصویر و پارچہای کلابتون دوختہ وغیرہ
کہ از آن غار حاصل کردہ بودم تماماً صحیح و سالم بہ لندن رسید
خلاصہ چون در این کار مشقت زیادہ کشیدیم در نیمۂ ماہ
جون از این کارہا دست برداشتہ و با کمال مسرت
در آن بیابان گرم بملاحظات جغرافی سمت مغرب وسط
نانشان آن پرداختیم۔ اشیائیکہ بدست آوردہ بودم در قلعہ
یاہین کہ در الکفی میباشد سپردہ و اولاً بطرف سلسلہ
کوہستان جنوبی کہ پر از برف و آبشاری است مابین
سولوہو۔ در رود خانۂ توہانگ حرکت کردم۔ در عرض راہ
بعضی خرابہ ہا نزدیک قریۂ چیادتزو کہ درمیان دو سلسلہ
کوہ واقع است دیدم۔ از آثار قدیمہ کہ بدست آوردیم

و از حالت دیوارها که از بادهای شدید متاثر شده بود بخوبی ثابت شد که آن قریهٔ محصور تا قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی آباد و مسکون بوده است. با وجود مستحکم بودن دیوارها باز هم هر کدام که رو به مشرق و مورد تصادم ریگها واقع شده بکلی شکسته یا محو و نابود گردیده است اما دیوارهای سمت شمال و جنوب که بطول در جلو باد بوده بکلی سالم مانده است.

خلاصه بعد از ملاحظهٔ سلسلهٔ کوهستان پُر پیچ که مشرف به زمین بلند تا نشان در سمت مغرب واقع است از آنجا پائین آمده به مرغزار کوچک چاتگمار رفتیم و پس از آن رودخانه را عبور کرده از راه کوهستانی که بکلی بی آب و تا آن وقت معاینه نشده بود به طرف دروازهٔ دیوار بزرگ که تا حال موجود است راه پیمودیم. این دروازه بسیار مشهور و موسوم به چیایوکوان می باشد. بنای این دیوار معروف خیلی جدید تر است از آن دیواریکه در بیابان

تونهاتانگ پیدا کردم و این دیوار را به این سبب ساخته اند
که هر وقت دولت چین میخواسته است با همسایگان
خود قطع تعلق کند (چنانچه عادت او بوده) راه بزرگ
وسط آسیا را بذریعه این دیوار مسدود میکرده اند.

قبل از آخر جولای وقتیکه خواستیم از سوچاو بطرف
وسط تا تنشان روانه شویم خیلی زحمت در پیش آمد. مردمان
چین که در مرغزار های کانسو می مانند از آن کوهستان بسیار
می ترسند و آن طرف سلسلۀ کوه را هرگز ندیده اند. حاکم
سوچاو که مردی خیرخواه بود چند نفر را مجبور کرد که با ما همراهی
کنند و تمام آن اشخاص که با اسپ ها اجیر کردیم. فقط به این
امید با ما همراهی کردند که ما را مجبور به مراجعت فوری توانند
کرد. تا آن وادی مسطح که در میان کوهستان ریچتوفین و
تولای شان واقع است راهنما برای ما پیدا شد. در این
وادی که ۱۳۰۰۰ فت بلند است بعض معدنهای طلا دیدم
که مردمان پرجرأت اطراف هسینگ در آنجا کار کرده بودند

بعد از روانه شدن از آن وادی دیگر هیچ انسانی بنظر
ما نرسید تا آخر ماه که چند نفر از اهل منگولیا را دیدیم که در
وادی های جنوب کانچوبچرانیدن مواشی مشغول بودند
چراگاه های بسیار خوب انجا برای حیوانات خستهٔ ما نعمتی
عظیم بود و ما را از خسارت زیاده رهای داد این چراگاهها
۱۱۰۰۰ الی ۱۳۰۰۰ فت ارتفاع دارد. چونکه در جلوان چهار
سلسلهٔ کوه که من نشان دران واقع است هیچ حائلی نبود
و وادی های میان آنها بسیار کشاده و وسیع بود لهذا
برای ملاحظات جغرافی خیلی سهولت پیش آمد و دیگر چندان
احتیاج براه نمانداشتیم. بر زحمت های طبیعی ما که لازمهٔ
این قسم جاهای وحشت انگیز است ربواسطهٔ ناتوانی
چارواداران چینی یا بعبارت دیگر به سبب اعراض[1]
طبیعی آنها از تحمل مشاق) خیلی افزوده شده. ان کوهستان
را پراز خطرات تصور میکردند و با اینکه می بایست جزئی عقلی

(۱) اعراض یعنی نفرت بی میلی +

که بعد از کشیدن تریاک برای انها باقی مانده بود بکار برند
و از هر گونه خطر پروا نکنند برعکس در اجتناب(۱) از این
خطرات قیاسی یا واقعی کمال جد و جهد را داشتند کر
کوشش کردند که بگریزند و ما را برای حمل و نقل حیران بگذارند
ولی خوش بختانه از این خیال باز ماندند بدون اینکه به تدبیر
ما خللی وارد آید +

خلاصه بعد از کوچ زیاد متجاوز از چهار صد میل راه
پیموده در ماه اگست هر سه قطار کوهستان شمال نانشان
را که از ۱۸۰۰۰ تا ۱۹۰۰۰ فت بلند و پر از برف هستند
معاینه کردیم - ان سلسلهٔ کوه پر یخ و قشنگ را که آب
سولوهو را از آبریزه خاره نور و کوکونور تقسیم میکندم از جانب
شمال ان معاینه کردیم معلوم شد که قله های ان از
کوهستان شمالی خیلی بلندتر است +

بعد از زمینهای بلند که همه جا با تلاق است بطرف

(۱) اجتناب یعنی دوری گرفتن +

منبع رود خانهٔ تاتانگ که آب ان به آب هونگهو ملحق میشود رفتیم و همانجا آب ریز دریای چین را نیز دیدیم.
از آنجا باز به وادی بالای رود خانهٔ کانچلو رسیده و بعد از میان کوهستان ریچتوفین طی راه نمودیم *

رام سنگه یک آلهٔ مساحت داشت و تمام زمینکه بذریعهٔ ان آله درمیان الفسی و کانچو معاینه کردیم تقریباً ۲۴۰۰۰ مربع میل بود. در اوائل سپتمبر از کانچو بعزم مسافرت طولانی روانه شدیم به این نیت که مجدداً به اراضی دریای تارم برگشته و یک زمستان دیگر آنجا به تحقیقات مشغول شوم و در این سفر بسبب بعض ملاحظات علمی و عملی مجبور شدم که از راه هامی و ترفان به ان راه بزرگ کاروانی (که از قرن هفتم میلادی عوض راه قدیم لونپور استعمال میشود) رسیده طی مراحل بکنم.
رای رام سنگه که در تانشان بسیار خدمات نمایان کرده بود بعزم مراجعت به هندوستان از من جدا شد چراکه

صحتش چندان خوب نه بود که بتواند زحمات یک زمستان
دیگر را تحمل نماید. جای او را رای لال سنگه گرفت این
مرد در مواقع پر زحمت برای کارهای جغرافی لیاقت و
همت فوق العادهٔ خود را بروز داد چراکه قبل از این چندین
مرتبه با این قسم قافله از زمین به مشرق چین رفته و درست از
امتحان بیرون آمده بود ÷

شرح این مسافرت طولانی که از اوایل اکتوبر سنه [illegible] عیسوی
مطابق سنه [illegible] هجری شروع شد و تقریباً نهصد میل مسافت
را از الحتسی تا قره شهر که در انتهای شمال مشرقی اراضی
دریای تارم واقع است) در ظرف دو ماه طی نمودیم
در اینجا نمیتوانم نوشت. در تمام آن بیابان ویران پر
از سنگ مابین تابین شان و پایشان فقط آبادی و مرغزاری
که بنظر میرسد. تامی و ترفان است و در آنجا با اینکه به بعض
ملاحظات تحقیقات آثار قدیمه امکان نداشت باز هم پارهٔ
مکانات مخروبه را ملاحظه نمودم. فایده که از این کار حاصل شد

این بود که برای معاینهٔ صوبهٔ تاین شان و اطراف ان موقع خوبی بدست آمد. همینکه در اوایل ماه دسمبر به قره شهر رسیدیم بلا درنگ به حفر کردن و تفتیش مشغول شدیم.

در بتخانهای محزوبه بدهه که بفاصله یک منزل در مغرب قره شهر واقع است بیک نظم و ترتیب مخصوص زمین را سیکندیم زیراکه این بتخانها اگرچه بعضی کوچک و برخی بزرگ بود اما تمامًا در ردیف و به یک وضع جدا جدا ساخته بودند و لهذا در کار مزدوران خیلی سهولت پیش آمده این بتخانه ها را مسلمانان انجا مین گوئی یعنی هزار خانه ای می نامند و در دامن سنگلاخی واقع است +

ظاهر بود که این بتخانه ها فقط از بارانهای شدید نقصان نیافته بلکه از احتراق(۱) هم خسارت کلی به آنها رسیده است و چون بعضی سکه ها جستم که تاریخ آنها تا قرن نهم میلادی میرسید احتمال دارد که این احتراق در اوائل تاخت و تاز مسلمانان روداده باشد. با وجود این همه خرابی

(۱) احتراق یعنی آتش +

کرانشتا موافق هوا و بواسطهٔ تعصب با بت پرستی
باینجا وارد آمده باز هم اشیاء قدیمهٔ زیاد پیدا نمودیم. از
میان بتخانه های بزرگ قطعه های گچ منقش (که برای زینت
دیوارها بکار برده بودند) بسیار جستیم و نیز در میان دالانهای
اطراف بعضی بتخانها چند تختهٔ منقوش جستیم که در زیر
خاکها از آتش و رطوبت محفوظ مانده بود. از چیزهای
منقش و حجاری شده که سابقاً مطلا هم بوده ظاهر شد
که این بتخانه ها را با کمال افراط[1] مزین کرده بودند. از وضع
این تصویرها معلوم شد که صنعت نقاشی بدھ و یونان از
انتهای شمال مغربی هند به اینجا رسیده است.
مدت پانزده روز که درین کوهی بسر بردیم از سورت[2]
سردی خیلی بما زحمت رسید چراکه هوا ۳۲ درجه از حالت
انجماد[3] سردتر بود. بدتر از همه میغ[4] بسیار خنکی بود که از دریاچه

(۱) افراط یعنی از حد زیاد (۲) سورت یعنی شدت و سختی سرما یا گرما.
(۳) انجماد یعنی یخ بستن (۴) میغ یعنی ابر یا نژم.

بگرد آتش برخاسته و تمام اطراف را فرو میگرفت و
تا چند روز به همان حال باقی می ماند. چون کارهای من
آنجا به اتمام رسید قریب به عید مسیحی از آنجا حرکت
کرده به کوهستان خوره رفتیم و تمام ما قدری آسوده
شدیم این کوهستان اگرچه سرد است ولی آفتاب خوب
دارد. در آنجا بواسطهٔ اطلاعاتیکه بازحمت از چوپانان
کم گو حاصل شد بعضی از یادگارهای عهد بدهه را پیدا کردم
که تا آن وقت کسی ندیده بود. چند بتخانه خرابه را تفتیش
نمودم. اگرچه این بتخانه ها کوچک اما بسیار مزین بود باینکه
دور از هرگونه آبادی بوده باز هم از شر حملهٔ بت شکنان
در امان نمانده اند. خلاصه سفر اول سال ۱۹۰۶ در اقصای
شمال مشرقی آن ریگزار به کوهستان رسیدیم. خیلی مسرور شدم
که بار دیگر به ان زمین مراجعت کرده ام. از آنجا بعزم
انچیک دریا که در طرف جنوب است حرکت کردیم. من
ولال سنگه از میان بیابانیکه قبل از آن معاینه نشده بود

هر یک راهی جداگانه اختیار کردیم لیکن هر دو راه به مرغزار کوچرا (که در راه بزرگ کاروانی واقع است) می پیوست در کوچه برای ملاحظات خرابه های نزدیک آنجا یک هفته توقف نمودم - دران خرابه ها از پنج سال قبل اهالی جاپان والمان[1] و روس برای آثار قدیمه تجسس کرده بودند آخرالامر چندی قبل شخصی فرانسیسی موسوم به پروفیسر پلیت همراهانش آن خرابه ها را بکلی صاف کرده بودند. بعد از آنکه این حدود را به تعجیل معاینه کردم در آخر ماه جنوری باز بطرف آن بیابان عظیم روانه شدم - از ۱۹۰۶ عیسوی (مطابق ۱۳۲۴ هجری) که از ختن و کریا حرکت کرده همیشه در استفسار و تفحص خرابه های قدیمی اصرار داشتم - از نتیجه این استفسارات مطلع شدم که بعض مکانات مجزه به و رتکلا مکان هست که تا آن وقت هیچ کس ملاحظه نکرده است پس خیلی مایل بودم که حتی الامکان قبل از بهار به آنها برسم چراکه

(۱) المان یعنی جرمنی +

در فصل بهار بواسطهٔ طوفان باد وگرما در آنجا هیچ کار امکان
ندارد. قبل ازاین بما گفته بودند که در شهیار راهنما بدست
تواند اما همینکه آنجا رسیدیم معلوم شد که این خبر بکلی دروغ
بوده بلکه هیچ شکاری هم به رودخانهٔ کریا ازاین سمت نرسید
آن وقت دانستم که زحمتهای زیاد در پیش خواهد
آمد .

به تصور اینکه آب کریا به یک نقطهٔ مخصوص میرسد
و برای رسیدن به آنجا اگر مسافت یکصد و پنجاه میل
را از روی تپه های ریگ طی کنیم امیدوار بودیم که به
آب توانیم رسید واز تجربه میدانستم که در عبور کردن
ازآن ریگزار که جز قطب نما راهنمای نداشتیم چه مشقت
در پیش تواند آمد. بهرحال روز ۲۹ جنوری ۱۹۱۸ عیسوی
(مطابق ۱۳۳۵ هجری) از آخرین خانه های چوپانی نزدیک
تارم براه افتادیم هشت نفر مزدور از اهل شهیار به جهت
کندن چاه وغیره با آذوقهٔ چهل و پنج روزه به جهت تمام

قافله که بیست نفر میشدند همراه گرفتیم - از پانزده شتر که داشتیم هشت شتر فقط به جهت حمل یخ بودند - با اینکه لازم بود که هر کس پیاده برود ولی خواهی نخواهی چهار پابو همراه گرفتم که در وقت عبور از دریا برای خود و سفینیان من زحمتی پیش نیاید *

بعد از هشت روز راه پیمودن از روی تپه های ریگ که بعضی ضخامت بلندی داشت به کنار شمالی مصب خشک رسیدیم - این مصب بواسطهٔ رود کرپا صورت گرفته و مثل کنار رودخانه خشک بنظر میرسد در بعض جاها نصف در زیر ریگها و در بعضی نقاط تماما در میان جنگلهای انبوه ناپدید است - در اینجا زحمتهای ما بیش از پیش شد زیرا که حالت ما شبیه بود به کسیکه از دریا گذشته به مشیله[1] و مرداب بی پایان رسیده بدون راهنما حیران مانده باشد *

---

(۱) مشیله یعنی مرداب و آن زمینی است که گل و لجن داشته باشد *

بهر حال نجات ما منحصر به جستن کناران رودخانه خشک بود زیرا امیدوار بودیم که از زیر ریگهای آن آب حاصل توانیم کرد. چون از تپه های بلند گذشته و دران مَصَب خشک زمین راکنده قدری آب حاصل نمودیم امیدواشتیم که بخت با یار و طالع سازگار است و ازانجا بکمال سهولت پیش توانیم رفت لیکن بعد از اندکی آن امید ما مبدل به یأس و حرمان شد هر قدر پیشتر رفته و در جستن کنار رود خشک بیشتر کوشیدیم کمتر جستیم زیراکه درمیان جنگلهای خشکیده و توده های ریگ چنان پنهان شده بود که اثری ازان بنظر نمیرسید. در تمام عمر خود زمینی مثل آن وحشت انگیز ندیده ام. از کندن چاه و یافتن آب بکلی نا امید شدیم همراهان تماماً دل خود را باختند بجز لال سنگه و ابراهیم بیگ و جسونت سنگه و نیز مرد ساربان حسن آخوند که با کمال مردانگی هیچ خوفی اظهار نکردند پنج روز دیگر که به آن مشقت گذشت بی قراری مردان

شهیار خیلی اهمیت پیدا نمود مگر ریخیال فرار افتادند لیکن
اگر میگریختند. جز هلاکت نتیجه حاصل نمیکردند. روز ششم
وقتیکه من و لال سنگه میخواستیم بملاحظات جغرافی
مشغول شویم از بالای تپه که سیصد ۳۰۰ فت بلندی داشت
در آن بیابان بیکران چند خط سفید از دور بنظر رسید
همینکه بعد از طی مسافتی به آنجا رسیده دو دانستیم
که آن خطوط سفید نمکهای شوره زار نیست بلکه
قطعات یخ است که از آب رودخانه منجمد
شده مسرفی که برای ما حاصل شد به تصور نمی آید شتران
ما از دو هفته و اسپان از چهار روز هیچ آب نچشیده بودند
و به هر یک از ما هم روزانه تقریباً ۴ (۱) توله آب تقسیم میشد
این رودخانه غیر مستقل حالا یک مجرای (۲) جدیدی در میان
ریگزارهای بایر دارد و از جائیکه چهار سال پیش میگذشته
خیلی دور است و چند روز طول کشید تا در جنگل سبزی

(۱) یک توله دو و نیم مثقال میشود (۲) مجری یعنی گذرگاه +

به نقطهٔ رسیدیم که مجرای جدید از مجرای قدیم جدا میشود
بعد از یک روز استراحت باز در خرابه های قره دانک
مشغول تفتیش شدم۔ آب رودخانه بعد از چند قرن برگشته
و باز از نزدیک این خرابها میگذرد۔

در سال ۱۹۰۱ که اینجا آمده بودم بواسطهٔ طوفان باد وریگ
نتوانستم که اینها را بخوبی تفتیش کنم ولی حالا که باد ریگ ها را
برطرف کرده مکانات مخروبه آشکار شده است۔ بعد از
تحقیق دانستیم که در قرن اول میلادی علاوه از قرادلخانهٔ
سرحدی یک آبادی مزروعی هم در آن بیابان بوده۔ در کنار
رودخانهٔ کریا چند نفر از اهل ختن که برای خزانه تجسس
میکنند بطور راهنما به ما ملحق شدند و با اینها از راه جدید به
طرف بیابانیکه در شمال مرغزار دوموکو واقع است روانه
شدیم۔ در آن بیابان ریگزار ان اشخاص ختنی مکانات مخروبه
با چند بتخانهٔ بدهه پیدا کرده بودند که در سفر سابق ندیده بودم
هر چند از آن خرابه ها که بسبب نزدیکی به یک قریه که تا

شصت سال قبل معمور بوده) چیزی بر جا نمانده بود باز هم تفتیشات من بی ثمر نشد چرا که بعضی چیزهای مفید مثل نوشتجات بزبان هندی و تصویرها و تخته های منقش از عهد بدهه جستم معلوم شد که آن خرابه ها هم از قرن هشتم میلادی متروک واقع شده اند. ماه مارچ و اپریل را در آن بیابان کنار مرغزارهای ددموکو و ختن بسر بردیم. از جمله مکاناتیکه ملاحظه کردیم یک بتخانهٔ بزرگی بود با نقاشی بسیار دقیق که در زیر ریگها بکلی پنهان بود و حالا از سبب تحقیقات ما در بیابان مابین رود یورنکاش و قره قاش بنظر رسید معلوم شد که این بتخانه هم مثل بتخانهٔ راوک استوپا که در سال ۱۹۰۱ میلادی (مطابق ۱۳۱۹ هجری) پیدا کردم اندکی بعد از مسیح علیه السلام بوده. بعد از آن راه بیابان که از کنار رودخانهٔ خشک ختن به جانب شمال است عازم اکسو شدیم. در اثنای راه یک قلعه خرابهٔ دیدم که سابقاً به جهت حفاظت راه ساخته بودند. این قلعه

درمیان آن بیابان بر سر کوه مزرتاغ در طرف چپ رودخانهٔ ختن واقع است. اگرچه خودِ قلعه از سبب آتش خراب شده ولی یک خرمن خاک و به که ساکنین آن بیرون ریخته بودند باقی مانده بود. سه روز متوالی درمیان خاکروبه‌ها تفتیش کرده و نوشتجات زیاد که به چندین زبان بر تخته و کاغذ نوشته شده بود پیدا کردیم تاریخ تمام آنها قبل از قرن نهم میلادی بود. خلاصه. در اوایل ماه مئی بعد از زحمت زیاد به اکسو وارد شدیم. در آنجا رای لال سنگه به جهت ملاحظات جغرافی را طراف کوهستان تائین شان تا دره‌های شمال کاشغر معاونت لازم داشت از مدد دوست قدیمی خودم پانتاجن هر چیز که لال سنگه ضرورت داشت فراهم کردیم و خودم هم بعد از بسر بردن چند روز با آن دوست فرزانه در عالم یگانه‌بودی اوچ ترفان رفتم و بعد از راه یک سلسلهٔ کوه خوشنما که تا آن وقت معاینه نشده بود به مرغزار غیر معروف کلپین رسیدیم

قله های آن کوهستان به ارتفاع ۱۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ فت میرسد
ولی چندان برفی ندارد - در تمام آن کوهستان قلت آب
موجب وبال چوپانان کرغیزی (که هنوز آنجا دیده میشوند) شده
است - بواسطهٔ اطلاعات مفیده که از مردمان کلپین حاصل
شده بود آثار یک قریهٔ مخروبه در بیابان وسیع (ما بین
کوهستان خشک کلپین و انتهای رود کاشغر) پیدا کردم - اگرچه
از اثر بادهای شدیده چندان جائی بجهت استکشاف
باقی نمانده بود ولی ظاهر شد که در آن نواح تا قرن هشتم
میلادی دهات آباد بسیار بوده چنانچه علامت نهرها
که از رود کاشغر به آن آبادی ها آب میرسیده، هنوز
مشاهده میشود و نیز اثر آن شاهراه قدیم چین که از میان آن
آبادی ها تا کاشغر میرفته است پیدا نمودم +

خلاصه بسبب شدت گرما و کارهای زیاد که داشتم لازم
شد که به ختن مراجعت کنم چنانچه بعد از دو هفته مسافرت
با سرعت (و نیز بسبب بادهای شدید پر زحمت) به ختن رسیده

و در همان باغچهٔ قصر که سابقاً منزل داشتم تا شش هفته به
بستن اشیائیکه بدست آمده بود مصروف بودم و این
کاری بود بسیار دقیق و جالب توجه چراکه علاوه از نازکی
اشیاء راه طولانی هم (یعنی از آنجا تا لندن) در پیش بود۔
انتظامی که به جهت ساختن صندوق ها و قوطی ها کرده بودیم
بسیار قابل تماشا بود و شاید هرگز آن مرغزار چنان صندوق
سازی و جعبه سازی ندیده باشد۔

در همان روزها نایک رام سنگه که مددگار من بود و
او را در ماه مارچ برای بعض کارها به میران فرستاده بودم
برگشت لیکن هزار افسوس که بیچاره در این سفر طولانی از
هر دو چشم کور شده بود۔ وقتیکه از من جدا شد بکلی صحیح و سالم
بود و هیچ گمان نه بود که چنین بلائی بر او نازل تواند شد۔
اما همینکه در آن حدود با کمال جد و جهد و مردانگی با ماموریت
خود مشغول شد مرضی عارض شده و او را نابینا ساخته۔
پریشان حالی من هرگز کشتی که در آن وقت برای فرستادن

آن بیچاره را به یارقند و از آنجا به هندوستان نمودم معلوم است و حاجت به بیان نیست. چون خودم به هند رسیدم در تصفیه حال و ترفیه استقبال آن رفیق با وفا دقیقه فروگذار نکردم تا اینکه از طرف دولت هند یک مستمری[1] معقولی به جهت خود و اولادش مقرر شد.

خلاصه در اواخر ماه جولائی بود که لال سنگه بما ملحق شد چونکه با آله مساحت خود از تاثین شان به کاشغر رفته توانسته بود کرد قسمت آخر آن بیابان بیکران را که در شمال کوهستان کونلون به مغرب ختن واقع است معاینه کند و نقشه بکشد. روز اول اگست پنجاه شتر از اشیاء قدیمه و شیشه های عکاسی وغیره بار کرده و فرستادم که در پای دره های کاره کرام منتظر ورود ما بمانند و خودم با لال سنگه بعزم سفر طولانی عازم منبع های رود یورنکاش شدم. از تجربه هائیکه سابقاً در کونتاغ حاصل کرده بودم یقین داشتم

(۱) مستمری را وظیفه هم میگویند.

که رسیدن به منبع های رود یورنکاش از تنگناهای عمیق (که آب رود بجانب مغرب میرود) امکان نخواهد داشت لهذا مناسب می نمود که کوشش کرده از سمت مشرق یعنی از همانجا که آن کوهستان به زمین مرتفع تبت می پیوندد ببردیم.

زحمت ما از وقتی شروع شد که از این تنگنای پلور عازم آن سطح بلند شمالی (که ۱۵۰۰۰ فت مرتفع و متصل به کوهستان کونلون است) شدیم. در آنجا به چند نفر از اهل کریاکه یاک[1] شکار میکردند برخوردیم یکی از آنها موسوم به پاسا و اگرچه مردی مکاره اما با تجربه بود بعد از اصرار زیاد آخر راهیکه بانتهای تنگنای یورنکاش میرود بما نشان داد. بموجب هدایت او اولاً به وادی زیلیک رسیدیم در آنجا معدنهای طلا زیاد بنظر رسید که در بغل کوه کنده بودند گویا از مدتهای مدید در آنجا کار میکرده اند. در زمان قدیم که اینگونه کارها را از بیگار میگرفته اند

(۱) یاک لفظ ترکی است بفارسی بز کوهی یا گاو ترکمانی میگویند.

البته در این تنگنای ناهموار با آن هوای ناسازگار ظلم بی
قیاس به بنی نوع بشر شده است. اگرچه در معدنهای نیلیک
آن وقت کسی نبود چراکه جز در چند ماه تابستان احدی آنجا
نخواهد رفت باز هم کوشش کرده از آن چند نفر مزدور که
غالباً بیگار و در آن تنگنای موحش مشغول کار بودند هشت
الاغ گرفتیم اگر نمی‌بود هرگز امکان نداشت که مایحتاج خود
را از آن جا بگذرانیم. از چندین درهٔ بلند که ۱۷۰۰۰ الی
۱۸۰۰۰ فت ارتفاع داشت عبور کرده به یک تنگنای
مختبس رسیدیم و آخر الامر بعد از هشت منزل طی راه با
نهایت مشقت به آن زمین یخچال که بزرگترین شعبهٔ رودخانه
از آنجا بیرون می آید و ۱۶۰۰۰ فت بلند است رسیدیم
آن کوره راهی که ما میرفتیم از اثر پای یاکهای وحشی پیدا شده
و در بعضی جاها به اندازهٔ صعب بود که حتی خرهای پر قوت
با بار نمیتوانستند عبور کنند. با اینکه فصل تابستان گذشته
بود باز هم گذشتن از کناران جوی ها که از یخچالها بیرون می آید

خیلی خطرناک می نمود۔ یادداشتی که برای این همه زحمت یافتیم همان نقاط مرتفعه در بین راه بود که از ۱۸۰۰۰ الی ۱۹۰۰۰ فت بلند و برای ملاحظات جغرافیه مفید ثابت شد۔ خلاصه بعد از آنکه به این طور تا یخچال منبع رودخانه رسیده از آنجا از زمین بلند ولی سهل المرور نزدیک دریاچهٔ اوکوغکول بطرف مشرق برگشتیم و برای رسیدن به وادی بالای رودخانهٔ قره قاش لازم بود که از تپه های سمت مغرب آن سلسلهٔ پر از برف راه به پیمائیم۔ پس به این خیال اولاً از راه پلو رلانگلا به آن زمین های مرتفع که ۱۷۰۰۰ فت بلند است رفتیم و در همان جا یخچال بزرگی است که آب کریا از آن بیرون می آید۔ در اثنای این راه که تا منبع رود کریا رسیدیم و تا چند روز بعد از آن از هوای ناموافق خیلی صدمه بما وارد شد چراکه مکرر طوفان برف اطراف را فرو گرفته و از رطوبت آن زمین با وجودیکه سنگ بود باز هم لغزنده و مثل باتلاق میشد و این حالت برای حیوانات ما خیلی

بد بود زیرا که علاوه از زحمتهای سربالائی ها و سردی زیاد
که متحمل شده بودند برای خوراک هم چیزی به آنها نمیرسید
خلاصه از منبع رود کرپا گذشته در آن زمینهای سمت
مغرب بملاحظات جغرافیه پرداختیم. هر کس آن نقشهٔ
جدیدی را که از ماورای سرحد هند کشیده اند ملاحظه کند
خواهد دید که در آن نقشه جای این زمین را خالی گذارده
اند. در آنجا تیغه های کوه پر از برف با وادی های وسیع
بسیار دیدیم این تیغه ها به آن کوهستان بزرگ که پهلوی
منبع یورزنکاش واقع است می پیوندد و نیز دریاچه ها
و مشیله های خشک که اغلب آنها به ارتفاع ۱۵۰۰۰
و ۱۶۰۰۰ فت بود. زیاد آنجا دیدم. آبیکه از وادی ها
جاری است به آن دریاچه ها نمیرسد. باوجودیکه مواظبت(۱)
کامل داشتیم باز هم بسبب عدم گیاه و علف یک
ثلث از حیوانات ما تلف شدند. یک منزل که از دریاچه

(۱) مواظبت یعنی خبرگیری و احتیاط.

اول دور شد ہم دیگر اثری از گیاه بنظر نرسید بلکه برای
آب ہم لازم بود که زمین را کنده آب حاصل کنیم۔ در
تمام راه بادهای خنک میوزید و چون ہیزم کافی به جہت
آتش دستیاب نمیشد آن شبهای خنک برای ما و
حیوانات (که علاوه از عدم خوراک ہیچ سرپناہی ہم
نداشتند) وبال جان بود۔ بدترین زمین را وقتی دیدیم
که به یک دریاچه پر از نمک رسیدیم۔ از کنار آن دریاچه
به سمت شمال مغربی رفته به شوره زارهای دیگر بر خوردیم
که از ہر طرف حوض های خشک پر از نمک دیده میشد۔
چنان سکوت و خاموشی در آن حدود مستولی بود که تصور
نمی آید۔ نه فقط ذیحیاتی دیده نمیشد بلکه اثر پائی ہم نبود۔
موجب ملال من اینکه پا بوی بدخشی که داشتم در آنجا
مرد از وقتیکه بخاک ترکستان داخل شده تا آن وقت
بران پا بو سواری میکردم و از سختیهای سفر خصوصاً سفر
تا کلماکان و آن قلت آب ہرگز بستوه نیامده۔ بعد از

همیو دن سه منزل راه پر تعب اثر آن راه قدیم را پیدا
کردیم. این راه متجاوز از چهل سال است که متروک و واقع
شده و در ابتدای آخرین شورش مسلمانان حاجی حبیب الله
رئیس ختن کوشش کرده بود که از همین راه با هندوستان
و لداخ مستقیماً مراوده داشته باشد. خلاصه عصر هیجدهم
ماه سپتمبر بوادی یکی از منبعهای مشرقی رود قره قاش
رسیدیم *

دو روز بعد از سراز بر شدن از آنجا به جماعت کرغیزی
و یاک ها بر خوردیم وقتیکه در ختن بودم خودم به این
اشخاص دستور العمل داده بودم که اینجا آمده و منتظر
ما باشند. دران وقت فقط کاری که داشتیم این بود که اثر آن
راه حاجی حبیب الله را تا جائیکه از سلسله کوئنلون گذشته
به طرف کرنغوتاغ میرود پیدا کنم. یک خطی از سنگهای
کوچک که بر روی یکدیگر چیده بودند از آنجا به طرف
وادی میرفت از قرینه دانستم که آن راه باید در آن

سمت باشد لیکن در بالای آن وادی از سبب یخ و
برف زیاد آن راه بکلی محو شده بود. چون لازم بود آن
نقطهٔ را که ایستاده بودیم به تطبیق نقشهٔ سابق از سمت
شمال کاملا تعیین کنیم و آن جز از رفتن بالای کوه امکان
نداشت لهذا روز ۲۲ سپتمبر من ولال سنگه با چند نفر کرغیزی
بعزم سرکوه حرکت نمودیم و از روی یخچال بسیار فشیبی که
نزدیک ترین راه معلوم میشد میرفتیم چون این چندین
میل مسافت همه جا یخچهای آن ترکیده و روی آنها را برف
تازه پوشیده بود بسیار زحمت کشیده تا اینکه بقلهٔ کوه که تقریباً
بیست هزار فت ارتفاع داشت رسیدیم. هر چند که هوا
خیلی خنک یعنی ۱۶ درجه از حالت انجماد سردتر بود ولی
بواسطهٔ ملاحظات جغرافی و کشیدن عکس ممکن نشد که زودی
پائین بیائیم با اینکه در مراجعت از خوف رسیدن شب
هیچ توقف نکردیم باز هم وقتیکه به خیمه گاه رسیدیم خیلی از
شب گذشته بود. بعد از رسیدن به منزل دانستم که

انگلستان پای مراسر بازده است اگرچه این امری بود بسیار
ملال انگیز باز خوش بودم که کارهای جغرافی بدلخواه ما به انجام رسید.
چون میدانستم که نتیجهٔ این حادثهٔ سخت و معالجه فوری
لازم است بهر طور بود خود را بوادی قره قاش رساندم
در آنجا قافلهٔ خود را که حامل اشیاء قدیمه و بسلامتی از
درهٔ سنجو گذشته بودند دیدم - این قافله را سپردم بلال سنگه
دکه در تمام سفر کمال غیرت و همت را بروز داده و
چنان از مشقت و زحمت بی پروا بود که هیچ هندوستانی
مثل او ندیده ام (خیلی باعث خوشی است که در پاداش
این همه زحمتها از طرف دولت هند به لقب رای بهادری
ملقب گردید) بعد از آن خودم به سمت مملکت لدخ
حرکت کردم با اینکه دره های بلند به ارتفاع
۱۸۰۰۰ فت در راه کوهستان بود و یخچال سراسر صعب المرور
بود باز هم حتی الامکان بسرعت حرکت میکردیم.
بعد از نه منزل طی راه به اول قریهٔ لداخ رسیده

وپس از چهار روز به لکه وارد شدم در آنجا جناب
شمت صاحب بمعالجۀ پای من پرداخته ولی
لازم شد که تمام انگشتان پای راست مرا
قطع کنند. تقریباً سه هفته آنجا قیام شد و در
آن مدت از محبت شمت صاحب در رفقای
ایشان خیلی بمن خوش گذشت. چون حالم قدری
خوب شد و دانستم که زحمت دو هفته مسافرت
تا کشمیر را تحمل توانم کرد فوراً براه افتادم. در کشمیر هم
دوست من داکتر نیو مصلحت دانستند که چند
وقتی استراحت کنم. آخر الامر در اوایل دسمبر
توانستم که قدری راه بروم و همان وقت بجانب
هندوستان روانه شدم. بعضی کارهای ضروری
و دلچسپی مخصوصی که علیحضرت لارد منتو فرمانفرمای
هند در کارهای من و التفاتی که درباره مساعدین
هندوستانی من داشتند سبب گردید که تا آخر

دسمبر در کلکته بماندم. بعد از آنجا حرکت کرده آخر
ماه جنوری به انگلستان رسیدم والحمد لله که
صندوقهای من نیز که عدد آن یک صد و از اشیاء
عتیقه مالامال است صحیحاً سالماً به لندن وارد شد.